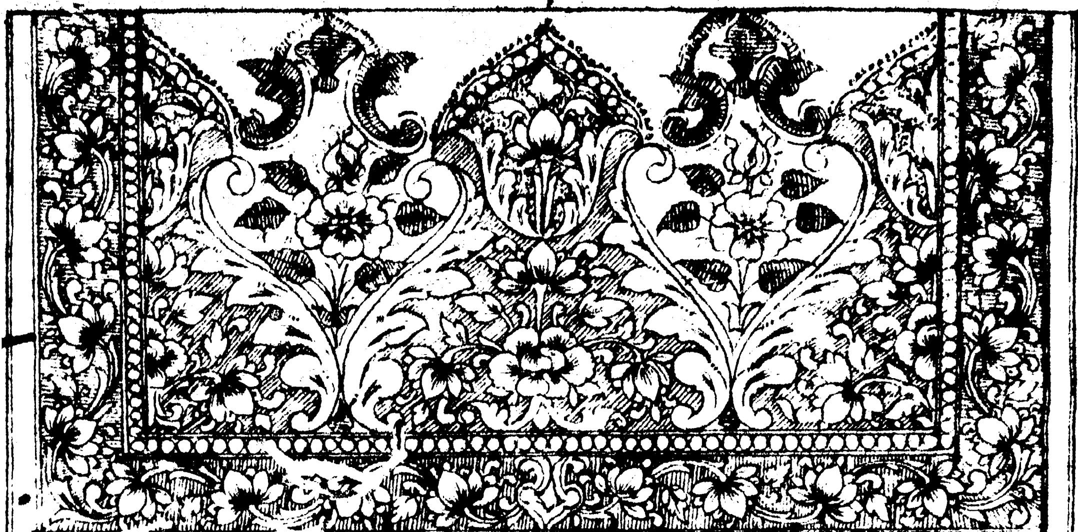
اذکروا اللہ حتی یقولوا انہ مجنون

طالبان علاج تیرہ درونی را مژدہ باد کہ بعون خداوند ذوالجلال جلا زنگ دل کتاب خوش اسلوب

ضیاء القلوب

تصنیف [illegible] شاہ حضرت حاجی امداد اللہ صاحب مد ظلہ

مطبع علوی محمد علی بخش در مطبع مجتبائی



بسم الله الرحمن الرحیم

تمامی مراتب حمد مر ذات واحد را که اوست معبود کل و موجود مطلق تعالی شانه و جمیع انواع نعت خاص رسول اکرم را که اوست مظهر عالم و نایب حق صلے الله علیه وسلم و علی آله وصحبه اجمعین اما بعد احقر ناچیز سراپا گناه امداد الله فاروقی چشتی تهانوی که یکی از کمترین خدام و کهترین مریدان و خاکروب آستانه حضرت ایشان اعنی جناب اقدس حقیقت آگاه کمالات دستگاه صاحب الشریعت والطریقت بحر الحقیقت و المعرفت هادی دین متین امام السالکین و پیشوای عارفین مکرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و هادینا میانجیو نور محمد جهنجهانوی چشتی قدس سره است عرض می نماید که بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین پسندیده اخلاق حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف بالله کامل اکمل حضرت حافظ محمد ضامن شهید فاروقی چشتی رحمة الله علیه ملتمس شدند و باعث برین گردیدند که آنچه اذکار و اشغال و مراقبات خاندان عالیه چشتیه صابریه قدوسیه معمول است برای ما یان بقلم آرند بوجه مفارقت بعیده که تو خدمت حرمین شریفین اختیار کرده و ما یان دور در ارض در خاک هندوستان افتاده ایم بر آن عمل کرده آید و آینده را هم بکار آید چون این هیچکاره ناچیز لایق لیاقت و منزلت این امر ندارد که این مرتبه شیخ کامل مکمل است اینکار را دشوار شنید لیکن از وفور التماس عزیزان چاره ندیده ملتجی بجناب قدس حق تعالی گردیدم و بین الیم القا شد که بنویسم آنچه که عادت الله

فاروقی نسباً و چشتی مشرباً و تهانوی وطناً ۱۲

۱۵۱

جاریست که هر انچه از زبان و قلم شخصیکه باو عقیدت و ارادت دارند می براید موثر و مفید تر میشود
اگرچه همون در کتب موجود باشد لهذا انچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسیده از اذکار
و اشغال ضروریه چشتیه و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعاء همت سائلان و باعثان
تحریر این رساله این مدبر راهم بکار آرد و شاهد مقصود رخ نماید بعید نیست اَللّٰهُ یَهْدِیْ
مَنْ یَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ اکنون باید دانست که اکثر اذکار و اشغال حضرات چشتیه
و قادریه بسبب اتحاد و اتفاق نسبت بزرگان هر دو خاندان عالیشان مخلوط گردیده اند و آن
شغل که خاص چشتیه است قادریه میکنند و آنکه مختص بقادریه است چشتیه هم بعمل می آرند و مآل هر دو
واحد است لهذا این ناچیز نیز چندان تفریق نکرده اشغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد
و خود را بری از سهو و خطا ندارد بر سالک تفریقش واضح خواهد شد نام این رساله ضیاء القلوب
نهاده شد والله ولی التوفیق **مقدمه** بدان اَیَّدَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی طَرِیْقِ سُلُوْکِ الْحَقِّ که
سالک را چون خواهند که توفیق سلوک راه حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت یَهْدِی
اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ یَّشَآءُ در دل او فرود آید و زنگ ضلالت و گمراهی از سینه او
بزداید پس آئینه حطام دنیا بر دل او سرد شود و طلب آخرت در سینه او گرم گردد و کف بعنان توبه
زند و قدم در رکاب ندامت آورده بر اسپ استغفار سوار بوده عزم بالجزم کند و حمله معاصی را
پس پشت انداخته رو بسوی طاعات و عبادات حق تعالی آرد دران وقت او را از مرشد کامل
راه دیده جامع شریعت و طریقت که مقتدای وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت
خدمت او باندازد و دست در دامن دولت او بآویزد تا از مکائد شیطانی و مکروهات نفسانی
که راهزن سالک اند بیمن توجه او محفوظ ماند و در معالجه امراض باطن خود برحسب ارشاد او مشغول
شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیمه اند مثل حسد و بخل و کبر و کینه و عجب
و ریا و بغض وغیره دفع نشوند و بجای آنها همه اوصاف حمیده چون علم و حلم و سخا
و ذلت نفس و رضا و تسلیم وغیره کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق بودن

استعداد وصول الی الله میسر نیاید لهذا صحبت مرشد واتباع او ضرور افتاد چنانکه قرآن شریف ناطق است قوله تعالی
یَا أَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ ۝ وقوله تعالی
وَاتَّبِعْ سَبِیْلَ مَنْ اَنَابَ اِلَیَّ هر دو جا امر ست وامر مقتضی وجوب است و پوشیده نیست که
نائبان صادق وصادقان منیب همین قوم اند وبیعت وصحبت سنت است فعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم وآله واصحابه رضوان الله علیهم اجمعین قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا
یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ ایضا اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ *
لهذا فرموده اند اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهٖ کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهٖ ونیز مقتدایان دین فرموده اند
مَنْ اَرَادَ اَنْ یَّجْلِسَ مَعَ اللّٰهِ فَلْیَجْلِسْ مَعَ اَهْلِ التَّصَوُّفِ چنانکه آنجا صحبت نبی ضرور است
اینجا نیز از آن شیخ بودن ضرور بود لاریب بلاشبه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار بفرمان او کند
وجملگی اختیار وارادهٔ خود بدست اختیار مرشد دهد امید قویست که زود بمنزل مقصود برسد
انشاء الله تعالی **تنبیه** حالا طریق سلوک مجمل بتحریر می آید مفصل در وقت سلوک واضح خواهد شد
بدانکه طرق سلوک بی نهایه اند زیراکه طبائع طالبان راه حق مختلف میباشند وشیخ که طبیب دلست موافق مرض مرید
علاج می فرماید لهذا فرموده اند اَلطُّرُقُ اِلَی اللّٰهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ اما سه طریق
ازان طرق قریب تر اند **اول** طریق اخیار ست وآن بکثرت صوم وصلوة وتلاوت
قرآن شریف وحج وجهاد وغیره ست وروندگان این راه در زمان طویل بمقصود رسند
دویم اصحاب مجاهدات وریاضات اند که جهد در تبدیل اخلاق ذمیمه بحمیده میکنند این طریق
ابرار ست پس واصل میشوند ازین راه اکثر ازانها **سویم** اصحاب شطاریه اند که بریاضت نگریزند
واز صحبت خلق پرهیزند کار ایشان جز درد واشتیاق وشوق وذکر وفکر وشکر نباشد پس
واصل اند ازین طریق اکثر ازانها از اکثر به تزکیه نفس وتصفیه قلب وتجلیه روح مشغول باشند
وکشف وکرامات را بجوی نخرند وغیر استقامت مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا نقد وقت ایشان
نباشد واین طریق ازان دو طریق اقرب الطرق الی الله ست وصول این طریقه شطاریه

بده چیز فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن ست از هر مطلوبات ماسوا الله چنانکه وقت موت باشد
دوم زهد و آن ترک کردن ست دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک
کردن ست اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم قناعت و آن ترک کردن ست
شهوات و خواهشات نفسانیه را چنانکه وقت موت بود پنجم عزلت و آن انقطاع و گریختن است
از خلق چنانکه وقت موت بود ششم توجه الی الله و اعراض از ماسوا الله ست چنانکه وقت موت
پس باقی نماند کدام مطلوب و محبوب و مقصود جز الله جل شانه هفتم صبر و آن ترک کردن است
حظوظ نفسانیه را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکند هشتم رضا و آن ترک
کردن است رضاء نفس خود بدخول رضاء حق تعالی و تسلیم کردن خود را بحکم ازلی حق تعالی
چنانکه وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت دهم مراقبه
و آن ترک کردن است حول و قوت خود چنانکه وقت موت پس طالب را باید که اول بارشاد
مرشد از صفات ذمیمه بشریه که از لوازمه حیوانی و عنصری ست برآید و پرهیزند
و اوصاف حمیده پیدا سازد و دل را از کدورات غیر الله پاک و صاف نماید تا لیاقت وصول
الی الله حاصل آید

فصل در بیان طریق بیعت

پیر شخصی را که اراده بیعت دارد پیش خود
دو زانو باادب بنشاند اول خطبه خواند یعنی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهٗ وَنَسْتَعِیْنُهٗ وَنَسْتَغْفِرُهٗ
وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَیِّاٰتِ اَعْمَالِنَا مَنْ یَّهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ
وَمَنْ یُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِیَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَنَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْۤا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ
وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ خواند
پیر دست خود بر دست مرید نهد و بخوانند یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَا یَنْكُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ
وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا ونفعنا وایاکم بارک الله لنا ولکم
و اگر مرید عورت باشد گوشه چادر یا عمامه یا رومال بدست او دهد و بگوید مرید را که بگو [illegible] گرفتم

از همه ادیان شرکیه و کفریه و آنچه در آنهاست و ایمان آوردم بالله و رسول او و قبول کردم
دین اسلام را و آنچه در دست و توبه کردم و بیرون آمدم از جمله معاصی و داخل شدم در زمره
مطیعان حق تعالی و ترک کردم دنیا و ما فیها را برای رضای مولی و بگوید رَضِیْتُ
بِاللهِ رَبًّا وَّ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَّ بِمُحَمَّدٍ نَّبِیًّا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَّا
اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ بعده بگوید که بیعت کردم بر دست
فلان و نام پیر خود گیرد و اختیار کردم سلسله فلان و دعا کند که خدایا مدد فیض و برکت بزرگان
این سلسله نصیب ما کن و در زمره ایشان برانگیز بعد ازان مرشد طریق ذکر مناسبت استعداد
و قابلیت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجه بر حال او مرعی دارد و به تحصیل
مسائل فقه ضروریه و به تصحیح عقائد اهل سنت و جماعت تاکید کند و رغبت و تحریص بر اتباع
شرع شریف نماید که بی این وصول مطلوب مشکل ست و ارشاد فرماید که مکاشفات و واردات
خلاف شرع را اعتبار نسازد و بر اوامر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او به پرهیزد و از
حرام و مشتبه احتیاط کند و احکام شریعت را بر همه امور مقدم دارد

باب اول در بیان اذکار و اشغال و مراقبات حضرات چشتیه رضوان الله علیهم اجمعین

فصل اول در بیان ارشاد و تلقین ذکر

بدانکه پیر بعد از ادای ختم و فاتحه بارواح مشائخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزه دارد
و درین روزها کثرت کلمه تهلیل و استغفار و درود کند مگر کم از هزار گان بار نگوید روز سوم مرید
در آخر شب یا بعد ... یا بعد نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید تا مرشد او را
در خلوت که در آنجا بجز پیر و مرید دیگر نباشد زیرا که تلقین مرشد اسرار حق ست و هر طالب مخصوص
اسرار نمی باشد پیش خود با دب دو زانو بنشاند اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب باطنی
در وی نشیند و ذکر بحظ تمام قبول نماید و طریقه توجه اینست که مرشد خود را از همه خیال خالی

خالی کرده دل خود را با دل مرید مقابل کند و ضرب اسم ذات بخیال بدل او زند و تصور نماید که کیفیت
ذکر این اسم و جذب و شوق از دل من بدل مرید میرود و سرایت میکند باندازه صد یکدم او را توجه دهد
تا حرارت ذکر و جذب در باطن او سرایت کند و دلش متحرک بذکر گردد بعد ازان هر ذکری که ملائم حال
مرید و استعداد او باشد ارشاد فرماید و مرید بارشاد مرشد باذکر مشغول شود و از اظهار اسرار
پرهیزد تا منتج انوار و اسرار شود **و طریق دیگر** اینست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز
مرید بگوید و مرشد بشنود همچنین سه بار تکرار کند بعد ازان مرشد بگوید که آنچه ما را از پیران رسیده
ترا دادیم و مرید بگوید قبول کردم بعد ازان حکم کند که در خلوة تنگ و تاریک که دران فقط قیام و قعود
و غلطیدن تواند و از متاع خالی باشد و از شور و شغب دور شود با طهارت کامل چار زانو
یعنی مربع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو نهد و انگشتان
کشاده دارد تا نفس لفظ الله پدید آید و نر انگشت پای راست را بر رگ کیماس نهد و رگ کیماس
رگیست که در باطن زانوی چپ است و مربوط بباطن قلب است چون قوت دران رسد در باطن
حرارت پیدا آید و خطرات دور شود زیرا که حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعد این دعا سه بار
بخواند یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ
اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب و تصور معنی بعد ازان بطریق محاسبه و مجاهده بذکر یا فکر
و ملاحظه و واسطه باثر ... و قوت و شدت جهریه یا خفیه بدانچه ذوق و انبساط دست دهد و لذت ذکر
او را بر باید مشغول شود و اگر خطره غیر در آید بمشاهده جمال مرشد آن خطره را دفع سازد باز بذکر
مشغول شود تا تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وسوات ماسوی الله محو گردد
و اثر خشوع و خضوع در قلب ذاکر ظاهر شود و اثر ذکر در تمام اعضا و رگها و گوشت و پوست و خون
و استخوان و مغز در آید و ذکر بیخ گیر شود و منتج مکاشفات و انوار و واردات غیبی گردد و حقیقت اسما
برو منکشف گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام فتح گردد بلکه
بدانکه چون دل بذکر الله متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت از دل و جسم گذشته

گردد وصورت انتشار اوان بود که اول حرکه عضوی چنانکه حرکت در قلب او بود ازان عضو مفهوم
گردد پس باید که بآن متوجه نشود و توجه بقلب دارد گاه دست گاه پای گاه سر بی آنکه قصد کند متحرک
گردد بلکه تمام عالم را در حرکت یابد و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بدن را محیط شود
واز سر تا ناخن پا بذکر معمور گردد واحوال مختلف روی نماید گاه گریان وگاه خندان وگاه افسرده
گاه حیران گاه پریشان اما هیچ ملتفت نشود مشغول بذکر یا فکر که مقصود اصل ست باشد بامداد الهی
چنان شود که یکمرتبه از تمام بدن ذکر الله شنود وهمه اعضا با دل موافقت نمایند بیکصوت وآواز
درین حال غلبه ذکر در بعضی اعضا زیاده و در بعضی کم بود وگاه غلبه در جمیع اجزا متساوی باشد
درین وقت لذت بیشتر یابد واین کیفیت را در اصطلاح قوم سلطان الاذکار میگویند و ذاکر آواز ذکر
بگوش خود استماع نماید وانچه مشهور ست که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم می شنوند غلط عام است
پس ذکر دل ذاکر هم سالک تواند شنید پس گروهی که برآنند که آواز ذکر غیر او از دور و نزدیک حسب مراتب
ذاکرین سامعین تواند شنید اصلی ندارد **در بیان ذکر** بدانکه ذکر آنرا گویند که بیاد الهی جمیع غیر الله را
فراموش سازد وبحضور قلب قرب ومعیت حق تعالی چنانکه فرموده اَنَا مَعَ عَبْدِیْ اِذَا
ذَکَرَنِیْ وَتَحَرَّکَتْ بِیْ شَفَتَاهُ وَاَنَا جَلِیْسُ مَنْ ذَکَرَنِیْ حاصل آید ودر شب و روز بحکم سَبِّحُوْهُ بُکْرَةً وَّ
اَصِیْلًا باتوجه وفکر تمام چندان مشغول مستغرق بذکر گردد که از خود بیهوش بود ودر زمره اَلَّذِیْنَ
یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِهِمْ داخل شود وذکر حیات گردد **و بدانکه** ذکر بر اقسام ست
ومقصود از ذکر حصول مذکور ست بحضور قلب پس هر عملی وفعلی که ازان حصول مطلوب ست آنهم ذکر است
کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا درود یا ادعیه که مطابق قرآن وحدیث باشد ویا دیگر عبادات
ویا بعبارات دیگر که بملاحظه معنی آن یافت مذکور ومطلوب ست آن هم جمله ذکر ست وآن حصول مذکور
بی فنا ذاکر حاصل نمیشود پس طالب را باید که در ذکر الله سبحانه چنان مستغرق شود که غیر حق وخود را فراموش
سازد که وصول الی الله بدون نفی ما سوا الله ممکن نیست چون باین مرتبه رسد زهد وتقوی وتوکل وعزلت
وقناعت وصبر وتسلیم ورضا وغیره بی قصد حاصل آید واز نتیجه این ذکر بر قلب ذاکر انوار تجلیات

ظاهر شود

ظاهر شود که در ظهور آن حواس خمسهٔ سالک مستور گردد نه ذاکر ماند نه ذکر و ذاکر مذکور گردد و ذکر فکر حق شود شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ **فائده** بسیار باید دانست که اکثر مشائخ اول مرید را بحکم افضل الذکر لا اله الا الله ذکر نفی و اثبات تلقین فرمایند و این ذکر را مراتب اند که بقلم می آید

در بیان مراتب ذکر بدانکه ذکر چهار نوع ست ذکر ناسوتی چون لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و ذکر ملکوتی چون اِلَّا اللّٰهُ و ذکر جبروتی چون لفظ اسم ذات یعنی اَللّٰه و ذکر لاهوتی هو هو نیز ذکر زبان را ناسوتی و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر سر را لاهوتی میگویند و نیز ذکر زبان را ذکر جسمی و فکر را ذکر نفسی و مراقبه را ذکر دلی و مشاهده را ذکر روحی و معائنه را ذکر سرّی میگویند **فائده** یعنی ذاکر را باید که درین ذکر از نفی لا اله همه موجودات را از نظر بردارد و از اثبات اِلَّا اللّٰه تمام اجزاء بدن خود را معمور سازد بعد کمال این ذکر اثبات را هم محو کند که اثبات نیز نفی شود و نفی در نفی اثبات ذات است

فصل در بیان ذکر جهر نفی و اثبات و اسم ذات مع دوازده تسبیح که معمول حضرات چشتیه است

طریق ذکر دوازده تسبیح اینست بدانکه بعد نماز تهجد که دوازده رکعت بشش سلام اند و در هر رکعت بعد فاتحه سه سه بار سورهٔ اخلاص بخوانند بعجز و زاری دست بر داشته این دعا را اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ عَنْ غَیْرِكَ وَنَوِّرْ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب سه بار یا پنج بار یا هفت بار تکرار نماید و توبه و استغفار و کلمهٔ تمجید بطور زمزمه بخوانند و بست و یکبار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ بگوید بعده این درود را بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بفرستد اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حَبِیْبَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ سه بار بطریق عروج و نزول بخوانند و جلسهٔ مربع بنشینند و از زانگشت پای راست و دویم انگشت که متصل آنست رگ کیماس را که در باطن زانو رحیب است محکم بگیرد و پشت راست دارد و رو بقبله آرد و هر دو دست بر رانها نهد و انگشتان را در حالت نفی بردارد که اشارت بر فنا غیریست و در اثبات فرو آرد که اشارت به ثبوت هستی مطلوب حقیقی است و خاطر را بهم کند و حاضر دارد و ذکر را با حرمت و هیبت و تعظیم شروع کند با حسن صوت و الحان خوش

بعد از اعوذ و بسم الله به اخلاص تمام سه بار کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ
ویکبار کلمه شهادت بخواند بعد ازان سر را بر زانوی چپ برده بسجده نگون سازد که پیشانی قریب زانوی چپ
برسد و از انجا لفظ لَا اِلٰهَ را آغاز کند و سر را بر زانوی راست آورده دوره تمام بر کتف راست برساند
و دم آنقدر دراز کند که ضربات ثلثه در یکدم در آیند و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را بجانب پشت
کج کرده تصور کند که همه خطرات ماسوا الله را پس پشت انداختم و بگذارد دم را و لفظ اِلَّا الله را بزور و قوت
بر فضای دل که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق
و نور الٰهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی
و اثبات را با فکر ملاحظه و واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضربی نامند
و درین ذکر نه بار لَا اِلٰهَ اِلَّا الله و نهم بار مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الله بگوید بعد ازان بطریق سابق سه بار کلمه طیبه
ویکبار کلمه شهادت بگوید اما مبتدی در کلمه لَا اِلٰهَ لَا مَعْبُوْدَ و متوسط لَا مَقْصُوْدَ یا لَا مَطْلُوْبَ و منتهی
لَا مَوْجُوْدَ و همه اوست ملاحظه کند بعد لمحه دو لمحه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش می بینیه
می آید لیکن باید دانست که زانوی چپ مقام خطره شیطانی ست و زانوی راست مقام خطره نفسانی
و کتف راست مقام خطره ملکی است و قلب مقام خطره رحمانی ست بر زانوی چپ از لَا اِلٰهَ نفی خطره
شیطانی تصور کند و تا رسانیدنش بر زانوی راست نفی خطره نفسانی و تا رسانیدنش بر کتف راست
نفی خطره ملکی تصور کند و بلفظ اِلَّا الله اثبات خطره رحمانی نماید و این مراتب را اگر مرید عجمی باشد
بهر زبان که او داشته باشد تلقین فرماید **طریق دیگر نفی و اثبات** بدانکه در نفی خطرات
جداگانه گونه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضوری و جمعیت است پس مرشد را باید که لفظی کلی تلقین
فرماید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین همین را اختیار کرده اند یعنی کلمه لَا را از ناف
دل با شدت و قوت تمام برکشیده و اِلٰهَ را بکتف راست رسانیده و سر را مائل به پشت کرده تصور کند
غیر الله را از دل برون آورده پس پشت انداختم و دم را گذاشته لفظ اِلَّا الله بزور بر دل
ضرب کند و ملاحظات اینجا همان است که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور که باشد

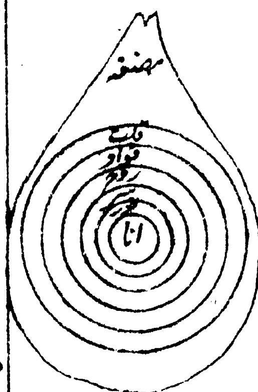
خواه بدون حبس دم یا بحبس دم خواه در ذکر چار ضرب خواه در ذکر اره وغیره بجز ذکر حدادی مربع می
ودر باقی اذکار دو زانو نشستن اولی ست **طریق ذکر اثبات مجرد** بدانکه پشت راست
کرده و هر دو دست بر زانو نهاده جلسه دو زانو بنشیند و سر را بجانب کتف راست برده لفظ ؛
اِلّا الله را بشدت و قوت بر دل ضرب کند و در کلمهٔ لا اِلٰه ملاحظه مفهوم و معنی لا موجود ولیس معه
غیره کند که مقصود نفی غیر در ملاحظه ست این را چهار صد بار مادام بگوید و این ذکر را یکضربی میگویند
بعد ازان بطور سابق سه بار کلمهٔ طیبه و یکبار کلمهٔ شهادت بگوید و لمحه دو لمحه بطور سابق مراقب باشد

طریق ذکر اسم ذات بعد ازان بحکم قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ ذکر اسم ذات دو الفی یعنی اَللّٰه
اَللّٰه باین روش که اول حرف های لفظ اَللّٰه را ضمه و ثانی های لفظ الله را ساکن کند یعنی جزم دهد
پس هر دو چشم بسته و سر را بجانب کتف راست آورده با ملاحظه اسماء صفات امهات لفظ اَللّٰه جهراً
اول ضرب بر لطیفه روح که زیر پستان است واقع ست زند و دیگر ضرب لفظ الله بر فضای دل
بزند طریق دیگر آنکه هر دو ضرب بر دل زنند این ذکر اسم ذات دو ضربی را ششصد مرتبه بگوید
لیکن نُه بار الله الله دهم مرتبه یک اسم ازین اسما یعنی اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ
بخواند باینطور که در عشره اول اَللّٰهُ حَاضِرِیْ در دویم عشره اَللّٰهُ نَاظِرِیْ در سویم اَللّٰهُ مَعِیْ
بگوید باز اَللّٰهُ مَعِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ حَاضِرِیْ باز اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ
بطریق عروج و نزول بر هر عشره خوانده باشد معه ملاحظه معنی تا کیفیت و لذت ذکر و دفع غفلت خود
دست دهد بعد ازان بطور سابق کلمهٔ طیبه سه بار و کلمهٔ شهادت یکبار بگوید بعد ازان یکضربی
همانطور سر را بجانب کتف راست کج کرده لفظ الله را بر دل ضرب کند این را یکصد بار مادام بگوید
بعده سه بار کلمهٔ طیبه و یکبار کلمهٔ شهادت گفته درود و استغفار یازده یازده بار بخواند و فاتحه بارواح
مشائخ سلسله بفرستد بعد ازان مراقب شود هر قدر که تواند اگر دل بجنبد و ذوق دست دهد فبها والا
بهمه ذکری که ذوق آید خواه چار ضرب خواه اره خواه حدادیه وغیره مشغول باشد تا نماز صبح و بعد نماز اگر
میسر آید در خدمت شیخ حاضر بوده اخذ توجه نماید والا در خلوت رفته بذکر و شغل و مراقبه و محاسبه

مشغول شود یا با برادران طریقت حلقه نموده در ذکر جهر یا در مراقبه شاغل گردد اما باید که کلمه الله را از کلمه الا الله بسیار و کلمه الا الله از کلمه لا اله الا الله بسیار گوید بعد فراغ از ذکر دست بر داشته دعا کند و فاتحه بارواح پیران و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه اجمعین بخواند و نماید

ایضا طریق دیگر ذکر نفی و اثبات

بمناسبت هفت لطائف ذکر اِنَّ فِی جَسَدِ اٰدَمَ مُضْغَةً وَّفِی الْمُضْغَةِ قَلْبٌ وَفِی الْقَلْبِ فُؤَادٌ وَفِی الْفُؤَادِ رُوْحٌ وَفِی الرُّوْحِ سِرٌّ وَفِی السِّرِّ نُوْرٌ وَفِی النُّوْرِ اَنَا بیان یافته اند بقلم می آید آنکه در ذکر نفی و اثبات نیز هفت مرتبه مقرر کرده اند که در هر وجه نفی و اثبات است پس ذکر زبانی متعلق باجسام است مرید را باید که باین ذکر چنان مشغول شود که غیر ذکر نماند و از هر حواس جز ذکر نیاید چون سالک باین مقام رسد از عالم اجسام ترقی کرده بمرتبه لطیفه قلب که نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بلطیفه قلب دارد درین مرتبه بذکر لا اله الا الله با فکر چنان مشغول شود که لا اله که نافیه است نفی شود و جز اثبات الا الله هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بمرتبه دل رسیده باشد و ذکر دل الا الله است و الا الله را بحضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات حق ربط داده بذکر الا الله چنان مشغول گردد که استثنا که در الا الله است نیز نفی شود و بجز الله هیچ نماند چون سالک باین مقام رسد از خطره ملکوتی گذشته و مرتبه دل را طی کرده بمرتبه روح برسد و ذکر روح اسم ذات است و الله ذات جامع جمیع صفات است و الف و لام اشاره با فعال و اسماء و صفات است و حرف ها که در لفظ الله است اشارت بذات است پس سالک را باید که چندان بذکر اسم ذات مشغول شود که الف و لام که در الله است نیز نفی شود جز هو هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد خود ذکر گردد و از مرتبه روح ترقی نموده بمرتبه سر رسیده باشد باز بذکر هو چندان مشغول شود که خود مذکور گردد فنا در فنا عبارت ازین است و اگر باین مرتبه برسد بمقام بی یسمع و بی یبصر رسد خود نور گردد باز دریابد که لوازمه نور ظهور است باز ظهور کند بمقام عبدیت لا اله الا الله محمد رسول الله که مرتبه عبدیت مقام انتهاء سالک است دران مقام حقیقت عبدیت و معبودیت منکشف شود با



در عبادت که حق عبادت ست مشغول شود و حفظ مراتب را بوجه احسن بجای آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر مسند ارشاد جلوه گر بوده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و مشیخت ظاهر و او را مسلم باشد

ف آگاه باد ایعزیز هر چند در وصال محبوب دیر شتیاق غالب تر و لذت بیشتر و هر که طلب مردانه و همت دارد و در طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشاء الله تعالیٰ آخر کار اگر طلب صادق ست شاهد مقصود رخ خواهد نمود بمنه وکرمه **طریق ذکر پاس انفاس** باید که بیدار و هوشیار باشد بر انفاس خود و دل هرگز صاف نشود از کدورات نفسانی و شیطانی تا مدد پاس انفاس نکند و پاس انفاس انهست که مکان و زمان او دریابد یعنی در برآمدن نفس و فرو رفتن نفس طالب ذاکر باشد خواه بذکر جلی خواه بذکر خفی پس وقت برآمدن دم لَا اِلٰهَ گوید و وقت فرو رفتن اِلَّا اللّٰه گوید اما در ذکر خفی بدم ذاکر گردد و در بالا کشیدن و فرو گذاشتن نظر بر ناف دارد و از انجا ذاکر گردد و دهن بسته بحیرت زبان بدم ذاکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذاکر گردد **طریق دیگر** آنکه لفظ اَللّٰه بالا کشد و هُو فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون و همون برون ست یعنی هُوَ الظَّاهِرُ و هُوَ الْبَاطِنُ ملحوظ دارد این ذکر را چندان ورزش نماید که دم ذاکر شود و مستغرق بذکر گردد و ذکر حیات شود و در بیداری و در خواب ذاکر باشد و پاس انفاس حاصل آید و دل از ما سوا الله پاک و صاف و نورانی گردد لهذا این ذکر را جاروب قلب گویند زیرا که دل را از همه کدورات و کثافات صاف گرداند و مهبط تجلیات و واردات سازد **فائده** اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت و لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد او را پیش خود زانو بزانو نشاند و بگوید که چشم را ببندد و سر را نگون سازد و کمر را کج کرده و سینه را پیش آورده مقابل شود و مرشد انفاس او را احساس نماید وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت برآوردن او دم را هم خود در کشد چون باین طور مشغول شود یکا یک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی برآید و هر ذکر که اراده مرشد باشد جاری گردد **علاج دیگر مرید غبی** اگر مرید بسیار غبی باشد و هیچ ذکر در و تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم مربی او تعلیم نماید و صورت دریافت اسم مربی او انیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشاند و

از اسمای حسنی گرفته بهمت تمام توجه قلب بتصور آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب مرید ضرب کند
چند ضرب همین طور بزند اگر ضرب این اسم تاثیر کند فبها والا اسم دیگر از اسما حسنی گرفته همین طور
ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید بزند الغرض همین طور یک یک اسم را گرفته بعمل آرد ضرب
اسمیکه بر و تاثیر کند بداند که اسم مربی او همین ست و نیز اسم اعظم همونست در حق آن پس آن اسم را
بذکر سه ضربی یا چهار ضربی حکم کند تا ورزش نماید ان شاء الله در چند عرصه ذکر او را بر باید و انوار ذکر
برو بر تابد **بیان ذکر اسم ذات زبانی** طالب را باید که با وجود ذکر پاس انفاس اسم ذات را
زبانی نیز هر روز یک لکهه و بست و پنجهزار بار که مرتبه نهایت ست تکرار کند اگر نتواند بست و چهار هزار
بار که مرتبه اوسط ست بگوید و حکمت درین آنست که آدم در شب و روز بست و چهار هزار دم میگیرد
پس گویا که هر دم ذاکر گردید و در زمره **قوله تعالی** وَالذّٰكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَّالذّٰكِرٰتِ
داخل شد والا کم از دوازده هزار بار که ادنی رتبه ذاکرین ست نگوید و فائده درین ذکر آنست
که ذکر لسانی میرساند ذاکر را بذکر قلب پس در حالت جمع زبان و دل بیشک ترتیب امر ذکر
بکمال است و این ترتیب در اکثر سلاسل ست لیکن در سلسله نقشبندیه اختصار بر ذکر قلبی بجذب
باطن میکنند و مبتدیان را همین ذکر شروع میکنانند **طریق ذکر اسم ذات معه ضربات**
بدانکه ذکر اسم ذات بر اقسام ست یکضربی و دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی و آنکه در یکضربی
میکنند این ست که هر دو چشم البسته و سر را بجانب کتف راست آبرده لفظ اَللّٰه را جهرًا بقوت بر دل ضرب
[illegible]
برجیب سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند **طریق دیگر** از یکضرب تا هفت ضربی میکنند خواه
نشسته خواه ایستاده رو بقبله باداب تمام بعمل می آرند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب
کتف راست آورده لفظ اَللّٰه بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بروح دویم بر دل و در سه ضربی
اول جانب جیب دویم جانب راست سویم بر دل و در چهار ضربی راست چپ پیش چهارم بر دل
و در پنج ضربی راست چپ پیش پس پنجم بر دل و در شش ضربی راست چپ پیش پس بالا

سوی آسمان ششم بر دل و در هفت ضربی راست چپ پیش پس تحت فوق هشتم بر دل ضرب بلند
و درین ضربات ملاحظه فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ دارد و مستغرق شود کیفیت و لذت
این ذکر ذاکر داند حاجت بیان نیست و اگر این ذکر را با ملاحظه بکمال رساند و استغراق و محویت رو نماید
از در و دیوار و سنگ و شجر آواز ذکر مسموع شود و مضمون وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ
مکشوف گردد و بمذکور برسد **طریق دیگر چهار ضربی** مستقبل قبله بنشیند و مصحف پیش دارد
یا قبر بزرگی پیش بود ضرب اول بر چپ دوم بر راست سوم بر مصحف یا بر قبر چهارم بر دل زند و مستغرق
ذکر گردد درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ

طریق دیگر اسم ذات قلندری چون سالک خواهد که بمقام هویت رسد باید که باین ذکر
مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلسه مربع نگاه دارد و سر را درمیان هر دو زانو
برد و بر ناف اَللّٰه گفته سر را بردارد و هر دو دست بر زانو سخت کرده هو را در خود ضرب کند
همین طور ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات اَللّٰه گردد اکثر مشائخ رضوان الله علیهم
در عمل آورده اند **طریق ذکر جاروب** بدانکه لَا اِلٰهَ را از زانوی چپ آغاز نیده و سر را
بزانوی راست آورده دور تمام بکتف راست رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب
اِلَّا اللّٰه بشدت بر دل زند و مادام ورزش نماید درین ذکر چار زانو بنشیند **طریق ذکر حدادی**
بدانکه همان طور دم را بزور کشیده و دور کلمه لَا اِلٰهَ را بکتف راست رسانیده بهر دو زانو ایستاده
شود و هر دو دست بردارد و کلمه اِلَّا اللّٰه را بقوت تمام بر دل ضرب زند و هر دو دست نیز
بر زانوها بزند و بنشیند چنانکه حداد پتک بدو دست بر آهن بقوت نیز زند همبرین طریق هر بار کشد
تا ذوق دست دهد این ذکر از امام حدادی منقول است حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره
فرموده که بنده این ذکر حضرت شیخنا دامت برکاته این فقیر را بحضور خود مشرف فرموده اند
و چنان مشاهده و معاینه گشت که بطاقت مردم نتواند الا بفضل الله و عونه **طریق ذکر اره**
بدانکه دم را واژگون کرده و بشدت تمام کشیده و دوره لَا اِلٰهَ بکتف راست رسانیده اندکی

سر را بجانب پشت مائل کرده ضرب الا الله بر دل زند **طریق دیگر ذکر ارّه** چشم را بسته و زبان را
بکام چسپانیده و دم را واژگون کرده لفظ الله را از ناف بشدت کشیده و تا بکتف راست کشانیده
ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزند چنانکه در وقت ذکر ارّه بچوب میکشد دمادم نفس را برزور و آواز سخت
جاری دارد و ملاحظه صفات امهات نگاه دارد و تصور کند که بر قلب ارّه میکشم و بجای برادهٔ که از چوب
در وقت ارّه کشی می برآید ذرات نور صفات همراه هوا از دل میریزند و در تمام اعضای بدن
منتشر می شوند و از جسم برآمده تمام عالم را محیط بوده وجود ذاکر و وجود عالم را مستور و محو گردانیده اند
درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت کلی حاصل آید و مشاهده رو نماید و کیفیت این ذکر
بقلم نمی گنجد هر که کند داند **فائده** بدانکه در اذکار جهریه تقلیل غذا چندان نکند که ضعف لاحق آید
بلکه ربع معده خالی گذاشتن کافی است و استعمال روغن و مغزیات در خوراک از ضروریات است
تا یبوست و خشکی و پریشانی در دماغ عارض نشود و ربط قلبی با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام
درین راه سلوک شرط مقدم و رکن اعظم است و مقصود از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است
باید که خود را دایم ذاکر دارد و از کار بد و از گفتار و اظهار بگریزد تا غذای دل و روح همان ذکر گردد
و همواره مونس وی شود **بیت** کارکن کار بگذر از گفتار ÷ کاندرین راه کار دارد کار **فصل دوم**
در بیان اشغال ذکر باید دانست که دل دو سوراخ دارد یکی زیرین دویم بالا دروازه بالا آنکه
متصل بجسم است و دروازه زیرین علاقه بروح دارد چون ذاکر بذکر جهر با مدّ و شدّ و تحت و فوق مشغول شود
در بالا کشاده گردد امّا دروازه فرودینه بذکر خفی که مراد بحبس دم است مفتوح میگردد و حبس دم در ذکر
اصل الاصول است و شرط کرده اند این را حضرات چشتیه و قادریه لیکن حضرات نقشبندیه شرط
نکرده اند مگر منکر اولویت نیز نیستند و فائدها درین بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید
و رسومات اندرونی گداخته شوند و عروق که متصل بدل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی
خناس و همدمهٔ وسواس که هر دو دروازه دل گرفته مثل عنکبوت نشسته و پردهای فروهشته قرارگاه
خود ساخته است بدان عروق تعلق میکند و خطرات و وسواس باخله در دل می اندازد چون دم بسته شود

حرارت

وحرارت دم بآن جوبی رسد گداز شود وصفائی دل حاصل آید وخناس مقهور گردد طریق

ذکر برای دفع خطرات فاسده که در دل بنشینند و دور نشوند

بدانکه صورت خناس مثل اژدها ست وخرطوم دارد و برخرطوم خارهای پرزهر دارد هرگاه که از مرید قصوری واقع شود یا طعام لذائذ بسیار میخورد خناس قوت گیرد وخرطوم پرزهر را برگرد دل میگرداند وآن زهر در دل او اثر میکند وسیاهی پیدا می آید پس چون مرید بعد توبه واستغفار بپاس انفاس بذکر جلی وخفی مشغول میشود خناس ضعیف میگردد ودل صفائی پذیرد

فائده پس هرگاه که خطره سخت فاسد و بدعقیده در دل قرار گیرد و بهیچ وجه دور نشود علاجش آنکه دم را از ناف کشیده در دل حبس کنند وقرار دهد وکلمه لا اله را از دل برآرد وتصور کند خناس که برگرد دل حلقه کرده مثل مار نشسته است دمش از مقراض لا اله گرفته میکشد وتا بکتف راست رسانیده ضرب کلمه الا الله بر دل بشدت وقوت زند وخیال کند که صدمه ضرب الا الله از دل بر سر خناس افتاد وکاسه سرش پاش پاش شده از اندرون بیرون افتاد همین طور تا کش ودمادم مشغول شود بعونه تعالی در اندک عرصه خطره فاسد دفع شود وخناس خطره دهنده هلاک گردد ودل صاف مثل آئینه منور مهور ذکر شود درین ذکر ملاحظه وحبس دم شرطست والا بی حبس نیز فائده خواهد بخشید مگر کردن شرط است

طریق حبس نفی واثبات که آنرا شغل نفی واثبات گویند طریقش اینست که هر دو چشم بسته وزبان بکام چسپانیده اول دم را از ناف کشیده در دل قرار دهد باز بهمان طور کلمه لا اله را از زانوی چپ آغاز دیده بزانوی راست آورده دوره تمام بکتف راست رسانیده ضرب الا الله بر دل زند همین طور اول روز بیک دم سه بار بهر دم مشغول شود بعد ازان هر روز درجه بدرجه یک یک زیاده کند وعدد وتر که الله وتر ویحب الوتر نگاه دارد تا در باطن حرارت پیدا آید ووسوسات اندرونی گداز ود وخطرات دفع گردند وخناس بگریزد وحالات ظهور گیرند وچون کشش دم فوق المعتاد باشد خطره بندی ومحویت بر دل زود پدید آید وحرارت در تمام اندام سرایت کند وذکر در همه اعضا جاری شود وآتش عشق شعله زند بعونه تعالی اما کشش دم را وخطره بندی را

خلو معده از طعام و شراب شرط است خصوصا در ابتدای حال **فائده** و نیز در حبس دم عدم استعمال
مبردات مثل آب و هوای سرد ضرورست تا سرد نکند حرارت قلب را و نیز از طعام حار پرهیزد برابر است
حرارت طبعی باشد یا عارضی زیرا که موجب ایجاد مرض یا ازدیاد مرض میگردد و اعظم شرط انست که
درجه اوسط را نگاه دارد نه چندان پری شکم که کاهل شود و نه غایت گرسنگی که ضعف آرد **طریق**
دیگر حبس نفی و اثبات آنکه باید که در خلوت جلسه مربع بنشیند و چشم بند نماید و از انگشت
پای راست و انگشت که متصل آنست رگ کیماس را محکم بگیرد و هر دو دست بر زانو نهد بعد دم را
از زیر ناف قبض کرده بجانب دل آورده بام الدماغ قرار دهد و حرف لا را از ناف با فکر
و ملاحظه بحرکت لب و زبان از خیال کشیده بجانب روح برده و حرف اِلٰه را بدماغ رسانیده
از دماغ بیرون دهد و لفظ اِلّا الله بر فضای دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار
بگوید بعد ازان باهسته نفس براه روزن بینی بگذارد و وقت گذاشتن دم محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم گوید و چشم را بکشاید و ملاحظه لا محبوب اِلّا الله کند و وقت گرفتن دم چشم بپوشد
و تصور لا موجود اِلّا الله کند و دم باهستگی قبض کند و باهستگی گذارد و همین طور ده نفس
هر روز بعمل آرد و بهر دم یوماً فیوماً یک یکبار زیاده کند حتی که در یکدم تا یکصد نسبت و یکبار
رساند آن زمان روزن دل بکشاید و از نور مشاهده منور گردد بفضله تعالی **طریق شغل**
سه پایه دوره چشتیه شغل سه پایه اینست که بالفاظ اَللّٰهُ سَمِیعٌ اَللّٰهُ بَصِیرٌ اَللّٰهُ عَلِیمٌ
این شغل را حضرات چشتیه سه پایه میگویند و اکثر اهل الله درین عمل مشغول گشته اند طریقش آنکه جلسه مربع
بنشیند و فکر و تصور سلطانا محمودا و سلطانا نصیرا نگاه دارد و دم را حبس کرده از زیر ناف
بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ برسد اَللّٰهُ سَمِیعٌ گوید و بی یسمع تصور دارد و باز بر دل
اَللّٰهُ بَصِیرٌ گوید و بی یبصر تصور کند و باز بر ناف اَللّٰهُ عَلِیمٌ گوید و بی ینطق تصور دارد
و باز از سر گیرد بام الدماغ اَللّٰهُ عَلِیمٌ و بر دل اَللّٰهُ بَصِیرٌ و بر ناف اَللّٰهُ سَمِیعٌ گوید همین طریق
عروج نزول کند و مشغول شود چندانکه در یکدم یکصد و یکبار شغل سه پایه مذکور گوید مشاهده الله

روی

روی نماید وشغل مذکور را در سلسله شطاریه به هشت رکنی نیز گویند از انکه بتصور هشت چیز درین شغل
لابد باید **بیت** برزخ وذات وصفات وشد ومد وتحت وفوق ❊ می نماید طالب از اکل نفس ذوق
وشوق ❊ تفصیل احوالیکه درین شغل رو می نماید در قلم آوردن ادب نیست اگر سه حال درین شغل
سه پایه ذاتی است یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض سوم نه قرب نوافل نه قرب فرائض بلکه عین
عین سالک معاینه کند که المعاینة رویة الله بلا حجاب تعین عین ذات ذات اوست **فائده** باید دانست
که قرب دو قسم است قرب نوافل قرب فرائض اما قرب نوافل این است که صفات بشریه سالک
از وی زائل شوند وصفات حق تعالی بروی ظاهر آیند چنانچه زنده گرداند مرده را ومیراند
زنده را باذن الله تعالی وبشنود وبه بیند از جمیع بدن خود وبشنود مسموعات را وبه بیند مبصرات را
از بعید وعلی هذا القیاس باقی صفات را دان وهمین معنی فنای صفات بنده است بصفات حق تعالی
واین ثمره نوافل است واما قرب فرائض پس آن عبارت است از فنای عبد بالکلیه از شعور
جمیع موجودات حتی که از نفس خود نیز فانی شود بحیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک مگر وجود
حق تعالی واین معنی فنای بنده است در ذات او تعالی واین ثمره فرائض است **طریق**
شغل سلطانا نصیرا از حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره منقول است که این شغل
ثمرات بسیار دارد خصوصا برای خطره بندی تاثیر عجیب غریب دارد طریقش آنکه وقت صبح
یا شام رو بقبله دو زانو بنشیند ودل را بهمت تمام جمع نموده نظر هر دو چشم خود یا یک چشم بند نموده
بچشم دیگر بر بره بینی خود دارد بی آنکه پلک زند وملاحظه نور غیر معین یا معین مثل نور چراغ
یا نور ستاره رخشان کند دران چندان مشغول شود که مستغرق ومحو گردد در ابتدا حال
هر دو چشم درد میکند وآب ازو جاری شود مگر در چند عرصه مداولت درد سر وچشم دفع شود
ونظر برقرار آید وتمام چهره شاغل پیش نظر در آید چنانکه در آئینه می بیند وروی شاغل منور گردد
ونور بی کیف ولطیف مشهود شود ومذاق وکیفیت حسب استعداد او حاصل آید **طریق**
شغل سلطانا محمودا باید دانست که چنانکه در شغل سلطانا نصیرا نظر بر بره بینی دارند درین شغل

نظر خود را درمیان فرق هردو ابروی خود مید ارند درین شغل سر شاغل در نظرش آید چون سر نمودار شود بکیفیت عالم بالا اطلاع یابد **طریق شغل سلطان الاذکار** بدانکه سالک در حجره تنگ و تاریک که از شور و شغب دور باشد داخل شود و درود و استغفار و اعوذ و بسم الله خوانده این دعا را سه بار بحضور قلب و بتصور معنی تکرار نماید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی نُوْرًا وَاجْعَلْ فِی نُوْرًا وَاَعْظِمْ لِی نُوْرًا وَاجْعَلْنِی نُوْرًا بعد ازان نشسته یا ایستاده یا غلطان بهر صورت که باشد بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و مثل مرده انگارد و از سر تا قدم بهر بن موی خود بجمع همت متوجه شود وقتیکه دم بالا کشد اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد هو تصور کند یعنی بداند که درآمد و رفت نفس از هر بن موی الله هو جاریست و در آن شغل چندان مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ کند بعونه تعالی در چند عرصه ذکر الله از هر بن موی جاری شود و مسموع گردد و ثمر انوار و تجلیات شود لیکن مشغول بودن شرطست **طریق دیگر سلطان الاذکار** باید که حواس خمسه را از پنبه یا از انگشتان بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند در آنجا بدل مدور برده با ذکر قلبی اسم ذات از قلب صنوبری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطه درخشنده اندرون دل مدور که محلش در ام الدماغ است که آنرا لطیفه اخفی هم میگویند اشتغال دارد تا آنکه این نقطه پهنا در گردد بحدیکه تمام جسدش منور گردد بعده همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود و در آن نور صور پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید چون این شغل بکمال خود رسد حقیقت سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد درین مقام سالک را باید که صفات خود را صفات حق داند اَللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ **طریق شغل سرمدی که آنرا انحد و سلطان الاذکار میگویند** بطریق معهود چشم و گوش را از انامل بند نماید و حواس را جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افتادن آب از بالا پیهم مسموع میگردد و بهمت تمام متوجه باستماع آن آواز باشد چنانکه گفت **بیت** در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است

هشدار گوش دل به پیام سروش داند و یک لحظه ازو غافل نشود در رفته رفته آن آواز قوت گیرد
تا آنکه بی بند کردن گوش هم غائب نشود و شور عالم او را مزاحمت نرساند بلکه آواز سرمدی
برهمه آواز غالب باشد و درین مشغولی ذوق و شوق فرو گیرد که بتحریر نمی آید و چون ذکر
در تمام بدن سرایت کند تمام اندام مملو آوازی باشد که صد نشین مانند آواز در گنبد پدید می آید
و این آواز را صوت حس و هس می نامند چنانکه فرموده اند وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ
اِلَّا هَمْسًا وگویند که همین آواز بود که موسی علیه السلام از شجر بتمامی بدن خود شنیده بودند
و قبل ظهور وحی آن حضرت علیه السلام بود و اولیا نیز باین آواز بالهام مشرف میشوند و عارفان
ازین آواز حق تعالی را یافته اند و بمدام ذکر روز بروز صدا ی ذکر غالب میشود گاه گاه مثل
سلسله جرس میآید چنانچه حافظ شیرازی بسوی اش اشاره فرموده اند **بیت** کس ندانست که
منزل گه آن یار کجاست + این قدر هست که بانگ جرسی می آید + وگاه گاه بانواع دیگر
می آید و چون غلبه وی بکمال رسد سلطان ذکر گردد و آواز رعد و صاعقه ظاهر شود و تمام
اندام لرزه پیدا شود و محویت و بیخودی ظهور گیرد وگاه گاه انوار نمودار شوند مثل برق و
ستاره و ماه و آفتاب وغیره اما سالک را باید که ملتفت باین انوار نشود زیرا که مقصود اعلی
نور ذات ست که بی جهت و بی کیف است ۲ **طریق شغل بساط** باید دانست که
در ام الدماغ نقطه ایست درخشان مثل آفتاب و آنرا دل مدور گویند و صوفیه اخفی نیز می نامند
و گویند که این شغل بلا واسطه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم بحضرت خواجه معین الدین
قدس سره رسیده بود و حضرت ایشانرا به برکت این شغل معراج معنوی حاصل شده بود
و همین است العلم نقطة طریقش آنکه چشم را بسته و زبان بکام چسبانیده و دم را بام الدماغ
حبس کرده در آنجا گرده هو بصورت آفتاب درخشان برنگ سرمئی سیاهی
و سرخی مائل مثل نقطه چشم تصور نماید که گرده مذکور منبسط بوده همه عضا را محیط شده است
و گویا بدن سالک را محو ساخته و وجود آن گرده هو که عین ذات بی جهت و بی کیف است

بجایش قایم گشته مصرع رفت او زمیان همین خدا ماند خدا ٭ همین مرتبه فنا را اسمی می گفت
وتجلی فنای ولاهوت محمدی گفته اند درین شغل اگر نور زرد ونیز در نظر آید نور نفس و ناسوت است
واگر نور سرخ رخ نماید نور ملکوت واگر نور سبز نماید نور جبروت ست واگر نور سیاه صرف سیاه
ست نور لاهوت ست ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ **فصل سویم در بیان**

مراقبات وانواریکه درحالت ذکر ومراقبه پیدا می شود

طریق مراقبه بدانکه چون طالب از انوار ذکر جهریه وخفیه منور گردد وذکر در رگ و پوست
سرایت کند وجمعیت ومحویت رو دهد مراقبات تلقین فرمایند ومراقبات بر اقسام اند هر آنچه
طالب را فائده بخشد وبمنزل مقصود رساند بعمل آرد درینجا چند مراقبه بیان کرده مے آید

طریق مراقبه باید که بجلسه صلوة سر را بر زانو نهاده وقلب را از جمیع ماسوا الله نگاهداشته
بحضوریت حق سبحانه تعالی حاضر دارد اول اعوذ وبسم الله خوانده سه بار اَللهُ حَاضِرِی
اللهُ نَاظِرِی اللهُ مَعِی بر زبان تکرار نموده بعده سر بجیب مراقبه برده بدل معنی آن
ملاحظه کند وتصور نماید یعنی بداند که الله سبحانه تعالی حاضر وناظر وبامن ست درین دریا
چنان خوض نماید ومستغرق گردد که شعور از غیر حق بکلی برود تا از خود هم خبر نماند اگر بطریقه العین
این علم برود مراقبه نباشد در ابتدا حال بتکلف مراقبه شود رفته رفته بجائی رسد که باز
داشتن ازان ممکن نباشد اما برین مرتبه بتدریج میرسند بلکه تنگ شده ترک ندهد **مراقبه**

دیگر بدانکه مرض دل سه چیز ست تا بدان سبب بغیر حق مشغول است یکی حدیث نفس
که مدام بقصد واختیار خود در دل حدیث میکند خواه در ملا خواه خلا دویم **خطره** که آن بغیر
قصد می آید ومی رود سویم **نظر بغیر** یعنی علم باشیاء متکثره واصل علاج آن مرض شغل
باطن ست وآن بر انواع ست باید که اسم ذات در مقام حدیث نفس واسماء صفات
امهات در مقام خطره بنشانند ونظر دل بر جمال مرشد که خاص مظهر اوست دارد **مراقبه**
رویت اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ یَرٰی با ملاحظه معنی صورت رویت حق تعالی خود را

درحفظ

در ملاحظه دارد و بران مواظبت نماید تا وجدان صورت ملکه گردد **مراقبه معیت** وهو معکم
اینما کنتم با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی با من است بهر حال و بهر جا در خلا و ملا و دران مستغرق
شود **مراقبه اقربیت** نحن اقرب من حبل الورید با ملاحظه معنی تصور نماید
که او سبحانه قریب تر است از من و دران محو شود **مراقبه وحدت و همه اوست**
هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند که
هیچ نیست مگر اوست و دران مستغرق شود **مراقبه فنا** کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام با ملاحظه معنی صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقاء آن ذات بی کیف تصور
نماید و بچشم دل آنرا ببیند و دران محو شود تا که این معنی بوجه حسن جلوه گر گردد و فناء وجود سالک
و اضمحلال عقل و علم رو نماید **و دیگر مراقبات بسیار اند** مثل اینما تولوا فثم وجه
الله ایضا کان الله علیکم رقیبا ایضا وهو بکل شیء محیط ایضا
و فی انفسکم افلا تبصرون ایضا هو الحی القیوم **ایضا** مراقبه آیات و مراقبه جمیع
اسماء حسنی وغیره حاصل آنکه هر کلمه و آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
چنان غوص کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و دران مستغرق گردد همین مراقبه است
مراقبه دیگر بعضی چشم کشاده نظر سوی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و دران کوشند که پلک
نزنند و ازین شغل انوار پدید می آیند و آتش از پلک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدا می آید
و این مراقبه هوالله می نامند درین مراقبه بعضی اولیاء چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر ماندند
مراقبه دیگر در حجره تنگ و تاریک چشم کشاده بر هوا در یک جا دارد انوار قدس تابد و بحق
برسد **مراقبه** بعضی صرف خاموش باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین معنی خوض
کامل نماید بحکم آیه جاء الحق و زهق الباطل انا و انت از دل برآید و آن قریب تر است **مراقبه**
بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطره آن دانسته
و دران مستغرق شوند **مراقبه** بعضی آن نور مطلق را دریائی نور غیر متناهی تعبیر نمایند خود را

قطرهٔ نور مستهلک دران دریای نور **مراقبه** بعضے آنرا ظلمت محض قرار دهند وخود را ظل که در شب دیجور مستهلک دران بود دانند وامثال آن ها این همه تمثلات وتصورات برای آنست که معقول با حساس عقول ضعیفه آید وآن ره بمقصود برد والا ذات مطلق بی کیف وبیچون وبیچگون وبی شبه وبی نمون پاک ومنزه ست ازین تصورات وتمثیلات وادراکات تعالی الله عن ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا ومقصود ومطلوب ازهمه حیلها افنا هستی موهوم است که بر دیده دل سالک حجاب از مشاهده وجود مطلق که حقیقت اوست گشته ست چون بغلبه حال واستغراق افنا خویش حاصل آید بهر قدر که از خود رفت با حق پیوست پس حاصل آنکه سالک را باید که هستی وافعال وصفات خود را هستی وافعال وصفات حق داند بلکه هستی وافعال وصفات همه عالم هستی وافعال وصفات حق بیند ودران مستغرق شود تا حقیقت او بر او منکشف گردد وره بمنزل مقصود برد **فائده** بدانکه از اذکار جهریه وخفیه وسریه که بقلم آمد چون بفضل آلهی مرید ترقی کند وبکمال رسد مرتبه ذکر معنوی وحقیقی که آنرا ذکر روحی وسری وذکر مشاهده ومعائنه نامند ظهور کند وجمال مذکور روی نماید درینمقام سالک از غلبه نور عظمت آلهی بیهوش شود چون بهوش آید خود را عاجز وحقیر بیند وطالب ترقی شود بعد ازان نور جمالی ظهور کند بغلبه آن نور حواس خمسه سالک معطل گردند وآن نور را بغلبه دیده معنوی از دیده صوری مشاهده کند اگر آن نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد اراده وفعل سالک موافق اراده وفعل حق گردد بحکم وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ هرچه بیند از حق بیند وهرچه بشنود از وشنود وهرچه داند از حق داند وهستی حق را در جمیع اشیاء یابد وبسوی او شتابد این مرتبه قرب نوافل ومقام مشاهده ست واین راحدی نیست درین مرتبه اول نظر معرفة سالک از صنع بصانع رود چون سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه اورا سالک مجذوب میگویند او مصداق این حال میگردد بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی مرتبه ما رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه بعده **بیت** علم حق در علم صوفی گم شود ❊ این سخن کی باور مردم شود ❊ ودرین

فائده [illegible]

بر دل سالک گاه گاه انوار آن تجلی مثل حجاب ظهور میکند و آنرا نور حق داند اگر برین حال
سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دویم نظر معرفت سالک از صانع بصنع آید و تجلی ذات
بر دل سالک وارد شود که دران تجلی آن نور را بی مانند و بمثال بیند و هستی حق داند و حق را
بی حجاب اشیا مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که ازو یا از موجودات دیگر بظهور آید بیقین داند
و ملاحظه نماید که این افعال و صفات خلق افعال و صفات او سبحانه اند که از عالم ظاهری آیند
این مقام قرب فرائض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمال اینمرتبه او را مجذوب سالک
میگویند که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیا جلوه گری بیند مَا رَأَيْتُ شَيْئًا اِلَّا وَرَأَيْتُ
اللّٰهَ قَبْلَهٗ و این مشاهده را نهایتی و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند
و از فضل الٰهی تجلی ذات با جمیع صفات وارد گردد سالک در ان تجلی ذات جمیع مستغرق شود
درین مرتبه سویم همه صانع بود و هیچ صنع نماند اینجا ظهور اَلَا اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ پیش آید
و سر مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ بکشاید و جز هستی حق در و هیچ نماند پس سالک فنا پذیرد +
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ ظهور گیرد و حق باقی ماند همیشه الان کما کان درینجا میتوان
نماید که بچشم روح که نور ذاتی حق است او را بی پرده بیند چنانکه رَأَيْتُ رَبِّيْ بِرَبِّيْ شاهد
این معنی است که سالک ذات را بنور ذات او تعالی معائنه کند و خود را درمیان نیابد این افنا
گویند **بیان مراتب فنا** بدانکه فنا را درجات اند و در هر درجه او راهی حد است چنانکه ذکر را
پنج درجه اند ذکر جسم ذکر نفس ذکر دل ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز
پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر زبانی که آنرا ذکر جسمی گویند فناء صفات ذمیمه که صفات
نفس اماره است در صفات حمیده که او امر شرع شریف اند میشود دویم در مرتبه غلبه ذکر
فکری که ذکر نفس است فناء خواهشات نفسانی که صفات نفس لوامه است در خواهش سبحانی
میشود تا بر احکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس ملهمه است مکشوف
گردد سویم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آنرا مراقبه میگویند فناء افعال و اوصاف موجودات در افعال

و اوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شی اثر و افعال حق را ملاحظه نماید و اطمینان قلبی
که مقام نفس مطمئنه ست حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه ذکر روح که آنرا مشاهده گویند فنا ء کثرت
در وحدت حق میگردد تا حدیکه در مشاهده او بجز ذات بحت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده ست
پنجم در مرتبه غلبه ذکر سری که آنرا لذت اذکار و نفور از خلق و معاینه میگویند فناء ذات خود
سالک در ذات مطلق گردد این معاینه ست و این را فناء سالک میگویند که خود را هیچ وجه
در خود نیابد بعد ازان چون یافت فنائیت هم نماند فناء الفناء گردد درین مرتبه باقی نماند علم
نه ذات سالک نه حق و نه حقیقت لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ جز ازین مقام دهد و مَنْ رَانِي
فَقَدْ رَاَ الْحَقَّ ازینجا رو نماید **بیت** تو در و گم شو که توحید این بود ❖ گم شدن گم کن که
تفرید این بود ❖ درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک
ست تمام نموده مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک
بالکلیه نماند اینجا حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی میفرمایند که تا غایب بودم او را
می جستم و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه
در تمام عمر یکبار بر دل سالک وارد شود او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه رونماید
بعضی را در هفته یکساعت یا دو ساعت مانند یکمرتبه دو مرتبه وارد میشود یا هر روز یکمرتبه دو مرتبه
تا یکساعت و یا دو ساعت یا سه ساعت این فنائیت باقی ماند یا دو سه روز یا زیاده کم و این
متعلق باحوال عارفان ست و هر یک را درینجا فهم و ادراک گذر ندارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ پس هرگاه که او تعالی خواهد که سالک را ازین فناء بقا دهد بنور ذاتی
خود او را باقی گرداند این مرتبه را جمع الجمع میگویند که محل حیرت کبری ست و این را مقام آخر
گفته اند **فایده** بدانکه بقا بالله رجوع الی البدایت ست یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه
و ادراک من حیث تعینات ست نظر مبتدی غیر ظاهر بر بطاهر می افتد و این مقام موجب غفلت
تمام ست و بعد از فناء و بیخودی خود و برآمدن از قیود و تعینات و تشخصات جمع

از بعضی مقام آخر رضا [illegible]

باز باعتبار تعینات میکند درین وقت نظر اول بر ظاهر که ذات مطلق ست می افتد لعدازان
بنور آن ذات مظاهر تعینات و تشخصات رامی بیند اگرچه هر دو مرتبه باعتبار تعینات با
یکدیگر شریک اند اما فرق ظاهر ست که بیان کرده شد پس عارف هستی حق را در جمیع احوال
و اوقات معائنه کند و هیچ شی او را حجاب نشود از رویت حق و رویت حق مانع نگردد
از رویت اشیا زیرا که عارف بحقیقت انسانی خود که الوهیت است رسیده ست چنانکه
الوهیة را وجوب و امکان مساوی است همچنان عارف کامل را حق از خلق و خلق از حق
حجاب نشود وَمَا رَأَيْتُ شَيْئًا اِلَّا وَرَأَيْتُ اللّٰهَ مَعَهٗ و خلق را معدوم محض بیند و حق را موجود مطلق
و از علم حق خود را یابد که مطلق بتقید آمده ست و از تقیدات خود را عبد شناخته لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گوید درین مرتبه که مرتبه عبدیت ست خلیفه حق بوده بندگان حق را بحق
میرساند ظاهر عبد باطن حق بود و این مقام را برزخ البرازخ میگویند وجوب و امکان درو
باعتدال اند که یکی بر دیگری غالب نشود مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ و این حفظ
مراتب مقام اهل تمکین در تلوین ست درین مرتبه عارف متصرف عالم گردد وَسَخَّرَ لَكُمْ
مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ظهور پذیرد و صاحب اختیار باشد هر تجلی حق را که خواهد بر خود ظاهر
سازد و بهر صفتی که خواهد متصف بوده اثر آن صفات بظهور آرد در همقام حال تابع سالک گردد
زیرا که او متصف بصفات حق و متخلق باخلاق الله گردیده و جمال اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهٗ
ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً دیده و نور علی نور شده و این را حدی و نهایتی و پایانی نیست بیت
هیچکس این درد را درمان نیافت ٭ هیچکس این راه را پایان نیافت ٭ ای برادر بی نهایت
درگهیست ٭ هرچه بروی میرسی بروی مایست ٭ **فائده** پس طالب صادق را باید که
شب و روز در ذکر زبانی و دلی جهرًا و خفیةً خلوتًا و جلوتًا چنان مشغول و مستغرق گردد که خود
و ذکر خود را فراموش سازد و محو گردد انشاء الله تعالی چندان انوار و اسرار الهی بر دل ذاکر
جلوه گر شوند که در بیان نیایند و در اشراق آن انوار لذت جمال مذکور و تجلی حق بوصول

انجامد و بمقصود رسد **فائده** مگر درینجا هوشیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود
مائل شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگرچه جلالی و جمالی
همه انوار حق اند غیری را گنجایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محموده
و مذمومه فرق ضرور و مناسبت والا خوف کفر و زندقه است نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهَا لهذا علامت
و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دانست **بیان کیفیت انوار و آثار محموده و**
غیر محموده بدانکه چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت کند و از ملوثات
و کدورات ماسوا پاک و مصفا و منقا گردد و نسبتی و ربطی بروحانیت حاصل آید ورود انوار شروع
میشوند گاه در خود یابد گاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد یا در سینه یا در سر یا در دست
راست یا در دست چپ یابد و گاه در تمام بدن این همه انوار محموده اند و اما اگر در خارج
از خود گاه از یمین گاه از جانب سر گاه از پیش پیدا شود این همه بهتر است مگر التفات را نشاید
و بدانکه اگر نور متصل کتف راست بهر رنگی که باشد ظاهر شود نور ملایک است و اگر نور سفید
خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوش و خوشرو و یا بصورت دیگر پاکیزه ظاهر
شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل از کتف راست یا برابر چشم راست
پیدا شود آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر نور از پیش ظاهر شود نور محمدیست که هادی
صراط مستقیم است صلی الله علیه وسلم و اگر نور متصل از کتف چپ پیدا شود آن نور ملایک کاتب
سیئه است و اگر نور بی اتصال از کتف چپ ظاهر شود بهر رنگی که باشد آن نور ابلیس است و نور دنیا
هم میگویند علی هذا القیاس اگر صورت یا آواز وغیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است
بلاحول دفع کند و معوذتین خوانده بدمد و التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود
نور ملایک است که محافظ تواند اگر نور بلاجهت ظاهر شود و در خاطر دهشت آید و بعد از رفتن او
هیچ حضور در باطن نیاید آن نور از ابلیس پر تلبیس است لاحول باید خواند و اگر بلاجهت ظاهر شود
و بعد از رفتن او حضور و لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غالب و زیاده گردد آن نوع

مطلوبست

مطلوب است رزقنا الله وایاکم و اگر نور از بالای سینه یا بالای ناف پیدا شود
و رنگ آتش و دود دارد آن نور خناس دهنده وسواس و تلبیس ابلیس است اعوذ باید خواند و اگر
نور از اندرون سینه یا بالای دل یا بدان نور صفای دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید زرد
آمیز پیدا شود نور دل است و اگر خالص سفید است آن نور روح است که در دل طالب تجلی
کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب سر است آن نیز نور روح است و نوری که بصورت آفتاب پیدا شد
آن نور هم نور روح است و بعضی آنرا نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است
نور روح است و اگر بصورت قمر پیدا شود نور دل و نزد بعضی اگر مقابل است نور محمد است صلی الله علیه
وسلم و نوری که از جانب سلطانا محمود را و سلطانا نصیر را پیدا شود آن هم نور ذات است اما طالب را
باید که هیچ ازین انوار بجز نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت نگیرد بلکه در نور الهی هم
ترقی جوید که تجلیات الهی را انتهایی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کاجل و گرد آن خط نورانی
خفیف تر و مکدر پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید مطلوب
است که از کدورت ماسوا مصفا گردد و در هر تجلی آثاری و افعالی و صفاتی که انوار آنها
سفید و سبز و سرخ است محویت و فنای مطلق رو نماید و چون باز بجوبیش آید درد و شوق و بیقراری
عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت و حال
در قال نمی آید بر هر که گذرد داند بعد از کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه
فرماید و آن نور تجلی ذاتی برنگ سیاه مثل سیاهی چشم است و دران فناء الفنا عارف را دست
بدانکه در ابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی بمناسبت اوصاف زنگارنگ بر دل سالک ظهور گیرد
و سالک نیز مثل آن انوار نور مجسم بوده دران انوار سیر نماید پس سالک را باید که از آنها لذت
نگیرد و دران مشغول نشود و آنرا صنعت حق دانسته و بران تیغ لا کشیده بشوق تمام متوجه بسوی
صانع که مقصود و مطلوب او ست گردد از امداد الهی بتوجه مرشد سالک تا آسمان رسد و در آنجا
عجائب و غرائب سماویه ملاحظه نماید و با ارواح انبیاء و اولیا و فرشتها ملاقات نماید و ملائکه را

باقسام اجسام یابد و همراه ملائکه مثل آنها بر هر آسمان عروج کرده عجائبات آنها معائنه نماید
پس مرید را باید که در سیر آنهم متوجه نشود و با درد و بیقراری عشق ترقی خواهد بامداد الهی از توجه
مرشد بر عرش و کرسی برسد کرسی را از نور عرش و عرش را مثل خورشید درخشان یابد و از نظاره
غرائبات آنجا چشم را منور سازد پس سالک را باید که در تماشا آن نیز لذت نگیرد و همه را
در تحت لا کشد و باشوق و درد عشق طالب ترقی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت عنصری
گذاشته صفت اطلاق پیدا کند مگر تاهم بر آن مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است
و از ملاحظه گوناگون اوصاف حق آتش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل و هوش
او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبه شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیباکانه عاشقانه بر زبان
راند و نداند که چه میگویم در آنحال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسوا الله مجرد گردد و طلب
اشتیاق و بیقراری رو بترقی آرد اگر امداد الهی شامل حال است مرید ازین تجلیات جهتی و کیفیتی
عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و در آن محو و مستغرق گردد و از خود و ماسوا بیخبر شود
و بجز حق نه بیند و بیقین داند که حق است چون باز بخویش آید از فناء خود زیاده تر درد
اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سکر و نشه آن حق را در تقید خود یافته کلمات
منصورانه بر زبان آرد و نداند که چه میگویم و این تجلیات افعالی و صفاتی بودند بعد از آن
از امداد الهی بتوجه مرشد باوجود درد و بیقراری عشق مرید بر و تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه
فرماید درین مقام مرید چنان از هستی خود رود که علم فنائیت هم نماند و فناء الفناء پیش آید
بعد ازین فنائیت بقائیت حقیقی مرید را حاصل آید و حفظ مراتب و دهد و خلافة حق یابد
چنانکه مذکور شد

باب دویم در بیان اذکار و اشغال حضرات عالیه قادریه جیلانیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین

فصل اول در اذکار

بدانکه درین خاندان عالیه طالب را اول کلمه طیبه زبانی بجهر متوسط ارشاد فرمایند باین طریق
که کلمه لا اله را بمد و شد از اندرون خود کشیده ضرب الا الله بر دل ضرب کند باین اسلوب

روز و شب در خلوت ورزش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار محمد رسول الله یکبار بگوید
و بهتر است که یکهزار و یکصد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون درین مداولت نماید بعد صد
چند اثر آن که لذت ذکر و محویت و بیخودیست ظاهر شود بعد ازان طریق ذکر نفی و اثبات تلقین
نمایند باینطریق که در خلوت رو بقبله باادب تمام دو زانو بنشیند و هر دو چشم به بندد و لا
نفی را از زیر ناف بقوت و شدت برون آرد و دراز کشیده تا کتف راست رسانیده لفظ
اِلٰهَ را از ام الدماغ بیرون دهد و اِلَّا اللّٰه را بقوت بر فضار دل ضرب زند و از لا اله نفی معبودیه
و مقصودیه و موجودیه غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منفی گردد و از کلمه الا الله اثبات
وجود مطلق او تعالی نماید **طریق حبس نفی و اثبات** بدانکه نفس را از زیر ناف حبس کند
و حرف لا را بملاحظه نفی ماسوا از ناف بخیال برآورده و برابر پستان راست برده لفظ اله
را از دماغ بیرون دهد و اِلَّا اللّٰه بر دل ضرب نماید و وقت گذاشتن نفس محمد رسول الله باهستگی
و نرمی بگوید و بسینه اشاره کند روز اول سه بار بعده یک یکبار بتدریج زیاده کند تا دو صد
و زیاده ازین برساند فائده حبس سابق بیان کرده شد **طریق پاس انفاس** بدانکه
وقت برآمدن نفس لا اِلٰهَ و وقت فرورفتن اِلَّا اللّٰه از دل بگوید **طریق اسم ذات
باضربات** بعده اسم ذات را بضربات ارشاد نمایند طریقش آنکه در یکضربی لفظ مبارک
اَللّٰه را باشد و مد جهر بقوت تمام بر دل ضرب زند بعده توقف کند تا دم قرار گیرد و باز همان
طور ضرب زند همچنین معمول دارد و ورزش نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوف را یکبار
بر زانو راست و دیگر بر دل بزند و در سه ضربی همان اسم را یک ضرب بر زانو راست و دیگر
بر زانو چپ سویم بر دل بشدت و جهر بزند و در چهار ضربی ضرب اول بر زانو راست
دویم چپ سویم در پیش خود چهارم بر دل بزند لیکن در یکضربی و دو ضربی دو زانو و در سه ضربی
و چهار ضربی جلسه مربع بنشیند **فصل دویم در بیان اشغال قادریه طریق شغل
اسم ذات خفیه** بعد ذکر اسم ذات خفیه فرمایند طریقش آنکه زبان را بکام چسپاند و بدل قدرت

که تواند بگوید شب و روز همین تصور باشد تا پخته شود و بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفاس
بذکر اسم ذات نماید طریقش آنکه اسم ذات را بالای ناف تصور نموده لفظ هو را بخیال دراز کرده
از افلاک بگذراند همین طور هر دم اشتغال نماید و طریق ذکر اره که شغل مخصوص این خاندان است
بالا ذکر یافته **شغل برزخ اکبر** و این چند نوع است اول آنکه حبس دم کرده نظر در میان
دو ابرو دارد نوع دویم نظر در میان هوا دارد نوع سویم چشم راست کشاده و چشم چپ بند کرده
در پره راست بینی ملاحظه نور بی کیف وجود مطلق که منزه است از تقییدات نماید تا ظاهر گردد
و فنا حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل نماید یا کش ندو یقین بران کند که هر چه می بینیم
و می یابیم مقصود من است انشاء الله مقصود خواهد رسید **شغل اسم ذات طریق شغل اسم ذات**
آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری برنگ سرخ یا نیلگون کشیده و دران لفظ الله را



باب طلا یا نقره بنویسند و پیوسته نظر بران دارند تا آنکه نقش این اسم در دل پدید آید
یا صورت وهمی را بر صفحه دل بنویسد و مدام متوجه بآن باشد تا غیب از حواس پدید آید +
طریق شغل دوره قادریه آنکه رو بقبله بادب دو زانو نشسته هر دو چشم بند نموده
و زبان را بکام چسپانیده بحضور قلب تصور نماید یعنی بزبان دل اَللهُ سَمِیعٌ بملاحظه نور
خط نورانی از ناف بر آورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سر است رساند و از سینه الله بصیر
را بر آورده تا بدماغ رساند و از ام الدماغ اَللهُ عَلِیمٌ بر آورده تا بعرش رساند باز الله
عَلِیمٌ از عرش تا بدماغ و اَللهُ بَصِیرٌ از دماغ تا بسینه و اَللهُ سَمِیعٌ از سینه تا بناف آرد
این جمله یک دوره گردید بعده باز از ناف شروع کند و درجه بدرجه بطور مذکور بطریق عروج
و نزول کرده باشد بعضی بزرگان همراه این کلمات مذکوره اَللهُ قَدِیرٌ زیاده کنند برین تقدیر
اَللهُ قَدِیرٌ را تا بآسمان چهارم برند و اَللهُ عَلِیمٌ را تا بعرش رسانند و در اینجا چندی
قرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل بقلم نمی آید هر که کند داند بعد از حصول ثمرات ذکر
و شغل مراقبه تلقین فرمایند **فصل سویم در مراقبات قادریه** مراقبه مشتق از رقیب

است

است ورقیب نگاہبان را گویند پس دل را از یاد ماسوا و خیال غیر حق نگاہدارد طریقش
آنکه ہر آیت و کلمہ کہ مراقبہ آن منظور باشد آن آیت یا کلمہ را تلفظ نمودہ با دب تمام و از نو
بذلت و حقارت خود رو بقبلہ بنشیند و دل را از ماسوا خالی نمودہ در تصور معنی آن خوب
خوض نماید چندانکہ دران مستغرق گردد و اصل در مراقبہ حدیث شریف سرور عالم صلی اللہ
علیہ وسلم ست یعنی الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن تراہ فانہ یراک و از آیات
کلام اللہ شریف گو یا کہ سرہمہ مراقبات ست کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَّیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّكَ
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ طریقش آنکہ ذات خود را مردہ و بوسیدہ و خاکستر شدہ تصور نماید
و داند کہ باد او را جابجا میگرداند و آسمان را شگافتہ و تمام عالم را برہم درہم چنانکہ روز قیامت
فانی خواہد شد ملاحظہ نماید و ذات مطلق اللہ تقدس و تعالی را موجود و باقی داند درین شغل
مشغول ماند تا وقتیکہ نتیجہ او کہ محویت و بیخودی ست بوصول انجامد **مراقبہ دیگر** اَللّٰهُ
نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انوار الٰہی اکبر در ہر مکان و زمان موجود ست چنانکہ وجود ہستی او کہ ہر جا
ثابت ست ملاحظہ نماید و مستغرق گردد و ہمچنین **مراقبہ آیت** ان الموت الذی
تفرون منہ فانہ ملاقیکم و ایضا اینما تکونوا یدرککم الموت ولو
کنتم فی بروج مشیدۃ و دیگر کلمات مراقبہ سابق مذکور شدہ از انجا گیرند پس ہرگاہ کہ
ثمرات این مراقبات مترتب شوند و کیفیات و انوار آنہا مشہود گردد مراقبہ توحید ارشاد
فرمایند **مراقبہ توحید** و آن بر انواع ست اول مراقبہ توحید افعالی طریقش آنکہ حرکات و
سکنات تمام عالم را حرکات و سکنات حق داند و فاعلان صوری را بمنزلہ آلات و حق را
فاعل مطلق تصور نماید چون بروجہ کمال برین حالت ملازمت کند ثمرات عجیبہ و اخلاق پسندیدہ
پیدا آید و خوب و زشت در نظر شان یکسان گردد **نظم** مردان قفس ہوا شکستند
از ننگ و بد زمانہ رستند ✦ در بحر فنا چو غوطہ خوردند ✦ جز حق ہمہ را وداع کردند ✦ **دوم**
مراقبہ توحید صفاتی ست و آن اینکہ صفات خود و صفات موجودات را پرتو صفات حق داند

ودران مستغرق گردد ثمرات آن نیز در بیان می اید مجمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصدر کثرت
که در عالم ست میداند وصورتش آنکه بدن خود را فراخ وپهنائی می یابد باینمرتبه که از فرش
تا عرش تمام عالم را در گرفته ست وهمه عالم را در خود می بیند ودرین حالت کیفیت عالم برو
منکشف گردد وآن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند وقصدا ازان بانوار گذرد
که حجاب ذات ست وگاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند وآنهم حجاب ذات بحت اند ازان هم
ترقی جوید وحجابهای انوار سخت تر اند بدرگاه الهی بعجز وانکسار استدعا نموده بنظر خیالی ازان
بگذرد وآخر این حجب حجابی ست لطیف بی لون که آنرا نسبت بیرنگی تعبیر نمایند آنجا نیز گاهی
توقف میشود وبعضی آن را مقصود اصلی دانسته درآنمرتبه توقف میکنند واگر امداد الهی وجذبه
غیبی شامل حال ست تمام حجاب طی شوند ومرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد ودرانجا حالات
عجائب وغرائب بپیش آیند واین را سیر فی الله میگویند واین را پایانی نیست وانمقام را
انتهای سلوک ومعرفت فرموده اند الله یوتیه من یشاء **سویم مراقبه** مراقبه توحید ذاتی
که همه ذوات را حق دانند وغیر او را موجود ندانند محققان حال این مراقبه را منع فرموده اند که فهم این
بدون وجدان راست نیاید بطریق اجمال دائما درینحال باشد بعنایت الهی رفته رفته بدرجه
کمال کشف خواهد شد ودر ابتداء حال بتفتیش واستیقان مشغول نشود **فائده** باید که در مراقبه
بغایت ملازمت ومشق نماید تا حاصل آید که دل ازان بتکلف باز توان داشت بلکه دل از این
باز داشتن ممکن نباشد وازان حالتی وحضوری ومحویت ونفی خود وعالم واثبات حق پیدا آید
واگر یک لحظه موقوف شود خوف هلاکت او باشد **طریق کشف ارواح وملائکه وسیر روحی**
که باشد پس طالب را باید که طرف راست گوید سبوح وچپ قدوس وطرف آسمان
رب الملائکه ودر دل والروح ضرب کند هزار بار بگوید وتوجه بمطلوب کند پس آن روح
در بیداری یا در خواب ملاقی شود واگر دو هزار بار گوید زود بمقصود رسد **ذکر برای**
کشف آینده راست یا احد چپ یا صمد بگوید هزار بار ونیز سر را بجانب کتف راست

گرداند

گردانیده یاحی و در دل یاقیوم ضرب کند و برای دفع بلا همین کند هزار بار **ذکر برای
شفای مریض** در راست یا احد در چپ یا صمد و طرف آسمان یا وتر و در دل
یا فرد هزار بار **ذکر برای حصول امور مشکله و کشف وقائع آینده** بعد تهجد هزار بار
بطرف راست یا حی و در چپ یا قیوم و بآسمان یا وهاب و در دل یا الله ضرب کند
و دعا کند **ذکر برای کشف قبور** اول بست و یکبار یا رب بگوید و بطرف آسمان
یا روح و بر قبر یا روح و بر دل یا روح الروح ضرب کند حال میت معلوم شود علانیه
یا در خواب **طریق دیگر** نزدیک قبر بنشیند اول فاتحه بر میت خواند بعد ازان بطرف
آسمان اکشف لی یا نور باز بر دل ضرب کند اکشف لی یا نور بعده بر قبر ضرب کند عجاله
و متوجه بقلب شود **ذکر کشف روح مبارک صلی الله علیه وسلم** صورت مثالیه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تصور نموده درود خوانده بطرف راست یا احمد و چپ
یا محمد و در دل یا رسول الله ضرب کند هزار بار بگوید علانیه و یا در خواب ازین دولت عظمی
مبارک مشرف شود **ذکر برای برآمدن حاجت** هر مشکلی و مهمی و حاجتی که پیش آید اسمی از اسمای
حسنی مطابق حاجت خود گرفته بذکر سه ضربی یا چهار ضربی مشغول شود مثلا برای کشایش رزق
یا رزاق و برای شفای مریض یا شافی و برای حفظ موذیات یا حفیظ و برای گرسنگی
یا صمد و برای دفع دشمن یا مذل و برای دفع بلا و انشراح خاطر یاحی یا قیوم علی هذا القیاس

باب سویم

در اذکار و اشغال و مراقبات حضرات طریقه عالیه نقشبندیه رحمهم الله تعالی

باید دانست که چون طالب صادق بتوفیق الهی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسله
میشود اول او را استخاره فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت اجازت باو شغول
والا جواب دهند که قسمتش بجای دیگر است و نیز توجه مرشد قایم مقام استخاره میشود **طریق استخاره**

آنکه بعد نماز عشاء وضو تازه کرده صد و یکبار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه بصدق تمام بخواند به نیت آنکه انچه از من تقصیرات ظاهری و باطنی
صادر شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعده دو رکعت نماز استخاره باین نیت که
از حق تعالی میخواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بوسیله مرشدم محکم دارد
و دو رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی و در دویم با فاتحه قل یا ایها الکفرون بخواند بخشوع و خضوع
تمام ادا نماید و بگریه و زاری پردازد بعد سلام نماز صد و یکبار درود شریف و صد و یکبار کلمه تمجید
خوانده و دست بر داشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسپد اگر معذور است اختیار
دارد بعده انچه در خواب اشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول بشارت نشود سه روز
بکند و بر استخاره نظر بر قلب خود کند اگر قلب در اعتقاد همچنان محکم است که سابق از این بود همین بشارت
است پس مرشد بعد اخذ بیعت او را تلقین ذکر اسم ذات بواسطه لطائف سته نماید باینطریق
که زبان را بکام چسپانیده هر دو چشم بند نماید و بزبان خیال از دل صنوبری بگوید به هیچکه
این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال نشست و برخاست از دست ندهد

بیان لطائف سته وطریق ذکر انها باید دانست که لطایف شش اند یعنی
شش موضع اند در جسم انسان که پر فیوض و پر انوار و مشتمل بسیار برکات اند اول لطیفه قلبی
که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان چپ است و نور او سرخ است دویم لطیفه روحی مقام او
دو انگشت فروتر زیر پستان راست است و نور او سفید است سویم لطیفه نفس که موضع آن
زیر ناف است و نور او زرد است چهارم لطیفه سری مقام آن مابین سینه و نور او سبز است
پنجم لطیفه خفی مقام آن بالای ابرو و نور او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدماغ
است و نور او سیاه است مثل سیاهی چشم **فائده** بدانکه این لطایف شش گانه را
به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذاکر باید نمود حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد بهمت تمام
بالقاء آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود و استدعا از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام

بچسپاند

چسپانیده از زبان قلب اسم ذات را بی حرکت زبان بگوید و خود بقوت و همت تمام توجه کند
یعنی ذهن قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید و خطره غیر را آمدن ندهد و بجذبه قلبی قلب مرید را بطرف
خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفه مرید جنبش پدید آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید توجه
پیدا کند و نسبتی و حضوری بمذکور تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت کم زیاده بحال
مرید متوجه باشد و ارواح متبرکه اکابر این سلسله را شامل حال خود دانسته این تصرف را از
امداد ایشان داند **فائده** بدانکه این دل صنوبری آشیانه قلب حقیقی ست که از عالم امر
ست مسمی بحقیقت جامع و نیز چون مرید متوجه بقلب شود عادت الله جاریست که از مبدا فیض
بواسطه قلب حقیقی فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام رسد و فنا ر قلبی حاصل آید همین طور
لطایف باقی را جداگانه مشق نماید و فنا ر لطائف عبارت ازان ست که دران لطیفه استغراق
بهم رسد که تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تجلیات رو میدهند اما باید که بوسع
امکان خود را مغلوب تجلی نسازد بلکه تنزیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین
لطیفه قلبی نفی و اثبات صغیر میفرمایند طریقش آنکه هر دو چشم و هر دو لب بند کرده و دم را از ناف
برآورده در قلب حبس کند و کلمه لَا را از ناف برآورده تا بگلو رسانیده اِلٰهَ را از گلو تا لطیفه
روحی فرود آورده ضرب اِلَّا اللّٰه بر قلب بزند بحیثیتی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه
نفی ماسوا الله و اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولا در یکدم سه بار بعد ازان بدرجه
برعایت عدد طاق یک یک زیاده کرده باشد تا بست و یکبار رساند و مدو شد نگاه دارد تا اثر
ظاهر گردد و اگر اثر ظاهر نشود دلیل بیحاصلی ست باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر آنست که
در وقت نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الٰهی ظهور گیرد درین ذکر چندان
مشغول شود که مذکور بر دل ذاکر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق بجلوه
معشوق گردد **طریق شغل لطائف ستة** آنست که دم را از زیر ناف کشیده بهمان لطیفه
که شغل آن باید نمود قرار دهد و در ذکر اسم ذات اَللّٰه اَللّٰه با ملاحظه معنی و نور آن مقام ودوا

چندانکه دست دهد مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس دم هم
میکنند و ذکر همان اسم ذات است **وطریق ذکر جاروب این لطائف** اینست که دم را بشدت تمام
بملاحظه اسم ذات بدون حبس دم از همان لطیفه که جاروب آن کند کشیده باز ضرب هو
بهمان لطیفه زند چنانچه اگر جاروب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب با ملاحظه اسم ذات
کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب دم بملاحظه هو باز بر دل بزند و همین طور جاروبها بر دیگر
لطائف هستند در عمل آوردن شرط است **وطریق ذکر الله** این لطائف این است که دم بشدت تمام
بملاحظه اسم ذات از همان لطیفه که الله در ورزش نماید و از گون کشیده باز ضرب هو یعنی بملاحظه هو
بهمان لطیفه بزند چنانچه در جاروب لطیفه قلب گفته شد اما چون از مشق لطائف سته فراغ تمام بد
و ملکه حاصل آید بعده مرشد فرماید که جمع همت نموده متوجه بهمه لطائف یکمرتبه شود و مرشد نیز توجه
نماید تا همه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات وغیره پیش آید در ان متلذذ
بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود **فائده** بدانکه در اصطلاح ایشان این سیر را سیر لطائف
میگویند چون این سیر تمام شود سلطان الذکر فرمایند **طریق سلطان الاذکار**
مرید را باید که از سر تا قدم متوجه بهر بن موی وجود خود شده ملاحظه اسم ذات نماید و مرشد نیز
بهمت تمام و کمال متوجه بر همه اجزاء مرید شود و این شغل را چندان کند که از هر بن مو بر بدن
ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا اینجا اذکار متضمن بلطائف سته وغیره
بود تمام شد چرا که نزد مشایخ این سلسله قطع این راه جمله هفت قدم است پنج از ان از عالم امر
که قلب و روح و سر و خفی و اخفی اند و دو از عالم خلق که نفس و قالب اند و قالب مرکب با ربعه
عناصر است درین صورت ده لطیفه شد شروع سلوک از قلب که از عالم امر است میکنانند
نصف دائره گذاشته اند از برای همین اقربیت و لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در ضمن
لطیفه نفس سلوک میفرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات ارشاد نمایند **بیان طریق نفی
و اثبات** بدانکه از قدیم بناء این طریقه و کمالات ولایت بر همین ذکر است و ذکر اسم ذات

در لطائف سته از تجویز قطب ربانی حضرت مجدد الف ثانی قدس سره ست طریق شغل
نفی و اثبات آنکه چشم را بسته و زبان را بکام محکم نموده نفس را از زیر ناف بر آورده در دماغ
قرار دهد و حرف لا را از ناف کشیده تا ام الدماغ رساند و از انجا اِلٰه را بجانب لطیفهٔ روحی فرود
آورده ضرب اِلَّا الله بر دل بزند و از لَا اِلٰه نفی ماسوای الله تصور کند و از لفظ اِلَّا الله اثبات
ذات بی کیف ملاحظه نماید مبتدی لَا مَعْبُوْدُ اِلَّا الله و متوسط لَا مَقْصُوْدُ اِلَّا الله منتهی
لَا مَوْجُوْدُ اِلَّا الله تصور کند و منتهای عدد در یکدم بست و یکبار ست اگر اثر این شغل که بی تعلقی
از ماسوا ست در دل پیدا آید شکر بجا آرد والا نه باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق
اذکار تکرار همی تمام شد اکثر سلوک مشایخ نقشبندیه تا باینجا ست بعد ازان مراتب مراقبات
و افکار که مذکور میشوند اول مرید را فنا افعال که آنرا مراقبه توحید افعالی میگویند تلقین فرمایند
مراقبه توحید افعالی طریقش آنکه مرید افعال خود را و جمیع موجودات را مظهر افعال حق داند
و در همه اشیا را او را فاعل مطلق تصور نماید تا فاعلیت غیر از نظر برخیزد بعده مراقبه فنا
صفات که آنرا مراقبه توحید صفاتی میگویند ارشاد نمایند یعنی همه صفات خود را و صفات جمیع موجودات را در صفات حق
مستهلک داند حتی که مصداق حدیث قدسی کنت له سمعه و بصره الخ گردد بعده مراقبه
فنا ذاتی که آنرا مراقبه توحید ذاتی میگویند طریقش آنکه مرید را باید که در اندرون قلب
حقیقی که سراسر نور ست نظر انداخته ذات خود را و ذوات همه موجودات را مظهر ذات حق داند
و ذات بی جهت و بی کیف را در آفاق و انفس یعنی در اندرون بیرون خود حاضر داند و جز او
کسی را نه بیند ازین دانش گاهی غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه در نور
مشاهده اش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بدانکه بعضی بزرگان
برای تکمیل این نسبت مراقبه قواریر میکنانند طریقش آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال
کند و جمیع موجودات را قواریر تصور نماید که در مقابله آن آفتاب اند و تمام قواریر بنور واحد منور
گردیده اند و دران موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه را بکمال رساند وجود مطلق را

در جمیع افراد ساری دیده دیگری را موجود نه پندارد من عرف نفسه فقد عرف ربه جز از مقام
ست و تمام اشیا را بغلبه شهود احاطه معیت او تعالی عین او تعالی یابد این را در اصطلاح این قوم توحید
وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطیفه قلبست که از عالم امر است و محیط بهمه اشیا یعنی این ولایت ازو میخیزد
و اگر همه اشیا را از نظر انداخته و گم کرده مشاهده جمال لایزال حق رو نمود این نسبت را توحید
شهودی میگویند و این ولایت علاقه بلطیفه روح اعظم که محض نور است میدارد و این هر دو مرتبه
ولایت خاصه اولیا رحمت است درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطبیت و ابدالیت وغیره امور دیگر
حاصل میگردند وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ چون این نسبت بکمال رسد مرید را باید که برین تجلیات
و مشاهدات لذت یافته قرار نگیرد بلکه طالب ترقی شود اگرچه این هم کمال ولایت است اما
درین مرتبه نوعی شرکت مفهوم میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تلبس اشیا باشد بعده مرید را باید
بامداد توجه مرشد خود را از غلبات این تجلیات و مشاهدات و واردات اگرچه لطیف باشد بجهه
ذهن نشین است از حق باشد یا از غیر حق خالی و صاف سازد و بتلقین مرشد بمراقبه نایافت
و ورا الورا مشغول شود مراقبه نایافت طریقش آنکه لطیفه سری را از واردات مذکوره
خالی ساخته نظر باطن بران دارد و حق تعالی را به تنزیه تمام تصور نماید و هر چه در ذهن و
خیال او باشد از همه پاک و منزه بی جهت و بی کیف او را بطلبد تا هیچ در نظر او غیر مطلوب نماند
حتی که بجز نور یقین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلانهایت رساند و هیچ جا قرار نگیرد بیت
ای برادر بی نهایت درگهی است ✚ هر چه بروی میرسی بروی مایست ✚ چون حاجت
نفی نماند و آئینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهتی و بی کیفی رو نمود
مرتبه نایافت و ورا الورا و ولایت خص که ولایت ملایک مقرب است بوصول انجامید
و این ولایت متعلق بلطیفه سر است والله اعلم بیت هر کرا از فضل حق باشد مدد ✚ این همه
نعمارحق او را رسد ✚ بدانکه چون مرید لطیفه سری را از تجلیات اگرچه مشاهده باشد خالی
ساخت داخل دائره حقیقی شده لیکن چون از حقیقت آگاه نیست از ارباب جهل است

پس اگر

پس اگر امداد الہی وجذبہ معنوی شامل حال ست جمیع مراتب عنصری ونوری آملی کردہ آید بعد
ازمرتبہ نایافت ورار الوراحقیقت نایافت کہ مرتبہ ولایت اخص الخوص کہ ولایت انبیار
علیہم السلام ست روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در غلو تخیلہ باطنہ من جہت حقیقت
از یافت حق وغیر حق ست حاصل اینکہ اول ولایت خاص اگرچہ ولایت ست لیکن
درین ولایت وجود غیر در نظر ست یعنی تمیز در مظاہر وظاہر باقی ست پس ازین بہ نسبت
مرتبہ عالیہ ایشان بوی شرک می آید ودر ولایت اخص اگرچہ تنزیہ ست کہ جمیع مراتب ذاتیہ
وصفاتیہ وکمالیہ خودرا مظہر ذات وصفات وکمالات حق تعالی می بیند وبجز مظہریت او
ہیچ نمی یابد وتنزیہ او میکند اما تنزیہ سایر الناس بپیش رتبہ علو انبیار علیہم السلام حکم تشبیہ
دارد پس دل را از تصور عینیت کہ نزد ایشان غیر حق ست واو تعالی از ملاحظہ تنزیہ نیز منزہ
وپاک ست تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا از ہردو خیال خالی سازد طالب ترقی شود
تا تجلی بی کیفی وبی جہتی بر دل مریدہ وارد شود وتجلیات انوار قدم متجلی گردد ہرچند غلو
زیادہ دخل در دایرہ این ولایت بیشتر بعد ازان کمالات نبوت انبیا علیہم السلام ست
وحقیقت این مرتبہ خارج از تحریر وتقریر ست اما محققان این قدر فرمودہ اند کہ اگرچہ
ولایت انبیا ونبوت ایشان ہردو در دایرہ اصالت اند وہردو از ظلیت خالی ومبرا لیکن
اینقدر ہست کہ در ولایت وصول بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانہ ست ودر نبوت
وصول بحقیقت ذات بحت ست تبفاوت مراتب استعدادیہ چنانکہ فرمودہ قولہ تعالی
تلک الرسل فضلنا بعضہم علی بعض رزقنا اللہ وایاکم چون این نسبت بکمال
رسد ملاحظہ ازمیان برخیزد وبمقام حضور در حضور نور علی نور برسد کہ مرتبہ بقا باللہ ست
ذکر مراتب اذکار واشغال علیہ نقشبندیہ بطریق اجمال واختصار بقلم آمدہ اگر بہ تفصیل باید
از کتب ایشان مثل نسخہ متبرکہ انوار محمدی مصنفہ حضرت مولانا واستادنا مولوی
شیخ محمد فاروقی تہانوی سلمہ اللہ تعالی کہ خلیفہ خاص حضرت مرشدم وہادیم قطب الاقطاب

مولانا میان نور محمد شاه جهنجهانوی اند قدس الله سره باید جست اما در بیان اشغال
طریقه احمدیه حضرت شیخ عبد الاحد از مکاتیب اند از انجمله مکتوبی مسمی بکحل الجواهر بغایت
متین ست و نیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام با حسن وجوه در رساله
انهار اربعه مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی رحمة الله علیه که بغایت پسندیده ست
مرقوم ست فقط الکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که بنا این طریقه بران ست
بقلم می آید باید دانست و باید یاد داشت و آنرا پیشوای خود باید ساخت و آن این ست +
هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوة در انجمن یاد کرد باز گشت نگهداشت
یاد داشت وقوف زمانی وقوف عددی وقوف قلبی یازده کلمه اند **هوش در دم**
عبارت ازانست که همیشه هوشیار و آگاه بر نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید و این
شغل دافع تفرقه الغفلی ست **نظر بر قدم** آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر پشت پای
دارد تا نظر پراگنده نشود و بجمعیت اقرب باشد و در ابتدا در دل تابع نظر ست و پریشانی
نظر در دل تاثیر میکند و شاید نظر بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت
هستی و طی عقبات خود پرستی یعنی نظر او هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد **سفر در
وطن** آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفات حمیده برآید که
معنی تخلقوا باخلاق الله ست **خلوت در انجمن** آنست که بظاهر با خلق و بباطن با حق تعالی
بود یعنی با همه حال متوجه الی الله بوده باشد **یاد کرد** عبارت از ذکر لسانی و قلبی ست یعنی
دور کردن غفلت را بذکر حق تعالی **باز گشت** و آن اینست که هر باریکه ذاکر بزبان دل
کلمه طیبه را گوید در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من توئی و رضای تو ترک کردم
دنیا و آخرت را برای تو عطا کن بقای خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم
ست در ذکر از ین غافل نشود **نگهداشت** مراد از مراقبه خاطر ست از خطره ماسوا الله
چنانکه اگر در یکدم صد بار کلمه طیبه را گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بود که

بن محمد سعید بن شیخ احمد سرهندی

احدیت مجرده را و ورار الوار را منظور نظر داشته باشد **یاد داشت** عبارت از متوجه بودن
بحق تعالی ست بهر دم و بهر حال بر سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیبت است و نزد اہل
تحقیق استیلار شهود حق بر دل بتوسط حب ذاتی که کنایت از حصول یاد داشت است و
این را مشاهده گویند و حق اینست که اینمقام مذکور که توجه تمام بحق ست بدون فنار تمام و بقار
کامل حاصل نمی شود **وقوف زمانی** آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد اگر
بطاعت ست شاکر باشد و اگر بمعصیت ست عذر خواهد یا آنکه پاس انفاس را نگاهدارد که بحضور
میگذرد یا بغفلت و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید و این را محاسبه گویند
وقوف عددی آن عبارت از رعایت عدد طاق در نفی و اثبات چنانکه گذشت و رعایت
عدد در ذکر قلبی موجب جمع خاطر متفرقه ست **وقوف قلبی** آنست که ذاکر آگاه و واقف باشد
با حق تعالی و یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی که
دل را هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط آگاهی موجب شرط است
که محققان فرموده اند که اگر طالب را ذکر قلبی در نگیرد و تاثیر نشود ویرا از ذکر باز داشته بوقوف قلبی امر
فرمایند تا زود ذکر درگیرد **تصرفات مشایخ طریق توجه** شیخ خود را از همه امور خالی ساخته
متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید القایش منظور باشد و توجه خاطر صرف بجانب نمامه
و تصور کند که کیفیت و جذب از من در مرید سرایت میکند بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد
آن میشود و بعد اجرار لطیفه قلب بهر لطیفه درجه بدرجه توجه نماید و همچنین در القار انوار و ترقیات لطائف
مرید باین طریق توجه کنند و بر مرید غائب تصور صورت او نموده توجه غائبانه مینمایند و فائده او را
میرسانند **طریق سلب مرض** آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات و خیال کند نفس خود را
بیمار بآن بیماریکه مریض دارد پس آن مرض منتقل میشود از مریض بسوی او و این از عجایب صنعت
الهی است در خلق * **دیگر طریق دفع مرض و توبه بخشی** آنکه بعد استخاره صاحب نسبت
وضو کرده دو رکعت نفل ادا نماید و درود و استغفار خواند و بعجز و زاری بدرگاه مجیب الدعوات

التجا نماید که از مریض مرض و یا از عاصی معصیت زائل شود بعد از آن مقابل مریض یا عاصی بنشیند و همت تمام جمع نموده وقتیکه نفس میگیرد تصور کند که مرض از قالب مریض و یا معصیت از عاصی میگیرد و میکشد و دراز کند نفس را و وقت گذاشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه از اندرون سلب کننده بر زمین می افتد بعونه تعالی مریض شفا یابد و عاصی توبه کند **طریق دریافتن نسبت اهل الله زنده باشد یا مرده** طریقش آنست که بنشیند روبروی او اگر زنده است و اگر مرده است مقابل قبر او و پس خالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجا نماید بدرگاه علام الغیوب که یا علیم یا خبیر یا مبین خبر ده ما را و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند متصل کند روح خود را با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود پس هرگاه دریابد در نفس خود از کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق دریافتن خواطر است **طریق دریافتن خطره** نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطره خالی ساخته بدل بسوی قلب او متوجه شود هرچه از خیر و یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از وست **طریق کشف وقایع آینده** بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بجناب قدس عالم السر والخفی التجا نماید که یا الله یا علیم یا خبیر یا مبین آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر منقطع شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب میخواهد پس متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوی ملا اعلی یا ملا اسفل بقدر استعداد خود بهمت تمام پس منکشف خواهد شد آن واقعه با آواز هاتف یا بدیدن یا در خواب **طریق دفع بلا** بطریق معهود تخیل کند آن بلا را بصورت مثالی و توجه و همت قوی نماید برای دفع بلا بامداد الهی دفع خواهد شد اما این تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نمیدهد و این معاملات از متوسطان سلوک اکثر واقع میشوند و از منتهیان بسبب عدم التفات شان بامور مذکوره کمتر ظهور گیرند و نیز باید دانست که ضرور نیست که همه مکشوفات عارف صحیح و مطابق واقع باشند زیرا که کشف وقایع از امور ظنی است که احتمال خطا هم دارد گاهی باشد که خلاف واقع افتد

پس اظهار این چنین امور پیش یار و اغیار لا حاصل است و دعوی فضول

باب چهارم

در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادا نماز و دیگر اعمال متفرقه

باید دانست که بهترین سلوک الی الله سه طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله دویم ذکر تلاوت قرآن شریف سویم ادا نماز باقی اذکار درین مندرج اند و از فضیلت اینها قرآن و حدیث و آثار صالحه مملوست و این مختصر متحمل آن نیست که بقلم آید و برکات و کیفیات آنها آنچه هست این ذره بمقدار را چه قدرت که بیان سازد فضیلت کلمه طیبه برای طالب صادق همین بس است که یکقدم از لا اله بر نفی ماسوا الله نهد و دیگر قدم از الا الله بجناب قدس نهاده واصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب را همین کافی است که از مشغولی او حضوریت حق و همکلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو ست و دیگر جمیع اذکار و عبادات و دعا و تسبیحات کونین را شامل ست و نیز مدارج بیشمار در نماز مندرج ست که بیانش از طاقت بشری دور ست و سالکی که بغلبه استغراق و جذبات از نماز باز ماند از مدارج بسیار محروم ماند بلکه بمقصود اصلی نرسد و نماز سریست از اسرار الهی درمیان عبد و معبود او که مومن از مشغولی آن انقطاع از ماسوا و قرب تام بحضرت حق تعالی حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیبه ست بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و کیفیت تلاوت قرآن و ادا نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول

بیان طریق تلاوت قرآن شریف

باید که تلاوت قرآن افضل عبادات ست و کدام طریق برای تقرب الی الله سوای فرایض بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و استحباب او اینست که باخلاص تمام با طهارت کامل رو بقبله با ترتیل و خشوع و تحزن بعد اعوذ و بسم الله بملاحظه آنکه کلام با خدا میکند و گویا او را می بیند و اگر نتواند بداند که او مرا می بیند و با اوامر و نواهی مرا حکم میفرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید ترسان و گریان باشد و بجهر و الحان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند این عام ست و طریق خاص آنکه طالب با شرایط مذکور در خلوت که کدام مخل وقت نباشد بعد ادار

دو رکعت نفل باادب وحضور تمام بنشیند وقرآن شریف را روبرو بنهد وعظمت کلام کبریائی وتذلل
خود ملاحظه نماید ودل را از جمیع خطرات خالی کرده متوجه بحقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است
گردد ودرین مراقبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود وحضوریت بحق تعالی چون شاگرد پیش استاد
بیقین حاصل آید بعد اعوذ وبسم الله بخشوع وخضوع تمام با ترتیل وتجوید چنانکه پیش اوستاد میخوانند
وهیچ دقیقه قرات فرونگذارند تلاوت نماید ودر عین قرات خیال کند که زبان دهن وزبان دل
صنوبری هر دو برابر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود واگر غفلت آید زود اعوذ خوانده دل را
حاضر کند چون ازین مشق جمعیت خاطر وحضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد ازان تصور کند که
هر بن موی جسد قاری برای قرائت قران زبان گردیده واز هر بن مو الفاظ می برآیند وتمام
قالب قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است درین ملاحظه در عین قرات مستغرق گردد چون درین
ملکه حاصل آید بعد ازان در وقت قرات تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند واو می شنود
وبعد ازان تصور کند که سالک میخواند وحق بگوش سالک می شنود وچون درین ملکه شود بعد ازان
در قرات خود تصور کند که او تعالی خود میخواند وخود می شنود واین هیچ نیست نه وجود سالک وجود
موجودات بجز آنکه آوازیست که از هر جهت می آید وسالک درین محو است چون این مرتبه بکمال رسد
بفضله تعالی امید است که معنی حقیقی واسرار قرآنی منکشف گردد وسالک بمطلوب خود برسد

بیان طریق ادای نماز سالک طریقت را باید که در ادای هر اعمال خصوصاً نماز که مغز
وارواح آنها که مراد از حب دلی اخلاص نیت وخشوع وقبولیت بدرگاه او تعالی ومحویت پیش
احدیت است محافظت نماید اما اگرچه نماز اهل حقیقت حقیقت نماز است وبدان رسیدن وچنان
گذاردن مشکل است وصعوبتی بسیار دارد لیکن جهد وکوشش می باید کرد مگر خدا تعالی
آسان گرداند والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا طریق ادایش آنکه اول نماز را
صورتی تصور کند که دل وی نیت خالص وروح او حضور وتن او اعمال ظاهر وعضا رکنیه او
ارکان وحواس او تعدیل ارکان وتحسین قرارت است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل الله

نماز

نماز نبود و نیز نماز را طهارت حقیقی باید که بی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ما سوی الله
که نظر قبولیت حق بر دل است که ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی
قلوبکم و نیاتکم پس هرگاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است
پس چنان کن که دل از غیر الله پاک باشد و جز حق تعالی مستحق کرامت و سزاوار بزرگی هیچکس را ندانی
تا قول الله اکبر درست آید و چون دست برای تکبیر برداری دانی که از دو جهان دست برداشتم
و در وجهت وجهی روی دل بهمت تمام متوجه بحق بود و چون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گوئی بدانی که در عالم
هیچکس مستحق حمد نیست و جمیع محامد با و راجع است و در رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تصور کنی که نیست رب
بجز او تعالی و در اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ امید بر کرم و رحمت او داری و بدان واثق باشی و در
مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ خوف را پیش گیری و روز قیامت را مشاهده کنی و الامر یومئذ لله
یقین نمائی و چون اِیَّاکَ نَعْبُدُ گوئی بیقین دانی که لا موجود الا الله و در وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ
بحقیقت ملاحظه کنی که لا فاعل الا الله و در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بدل راهی طلبی که
بحق رساند و از صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ آن راهی خواه که انبیاء و اولیاء رفته اند و در
غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ ۝ پناه جو از غضب او و از گمراهی نفس خود
و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل نفس خود
و در سجده فنا نفس و اثبات حق خواهی و در تشهد محویت خود و مشاهده حق خواهی و در آن کوشی که
هر چه در نماز خوانی بدان صادق باشی و الا فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب
بالصدق و در حضور و اخلاص جهد کن و هر نمازی که بجا آری مراقب باش در آن و اگر حضوری
نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز در حضوری قصوری واقع شود باز اعاده نمائی حتی که پنج یا هفت بار
همین طور کنی امید قبولیت بحکم آنکه مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ وَجَدَ یعنی جوینده یابنده این دولت
بوصول انجامد نیز برین قناعت مکن بلکه همواره ملتجی بصفت ایجابی او تعالی باشی تا نماز حقیقی
برسی و حق را یابی و بگوئی و برین عمل نما رباعیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید + یا جان

رسد بجانان یا جان زتن برآید * انشاء الله تعالی دست طلب بدامن مطلوب برسد منه و کرمه

طریق دیگر در ادای نماز بدانکه وقت ادای نماز روی قلب را متوجه بسوی حقیقت کعبه که صفت مسجودیت حق ست سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی ست ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود که مرتبهٔ عبدیت ست بعجز تمام پیش آرد و خالص نیت ادای خدمت عبدیت کند و برای تکبیر دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برداشته رجوع الی الله گشته و بگوید الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر ذبح کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قراءت شروع کند و در قراءت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است که وقتیکه گفت بنده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ فرمود حق تعالی ستایش من کرد بندهٔ من چون گفت اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فرمود حق تعالی بر من ثنا کرد بندهٔ من چون گفت مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ فرمود حق تعالی بیان بزرگی من کرد بندهٔ من هرگاه که گفت اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ فرمود حق تعالی که این درمیان من و درمیان بندهٔ من است و مر بنده مراست آنچه خواست وقتیکه گفت اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ فرمود حق تعالی این برای بندهٔ من است و مر بنده مراست آنچه خواست پس در ملاحظه مجادبه مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عظمت و کبریایی او تعالی و تذلل خود کند و در سجود نظر بر پرهٔ بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقر و خاکساری خویش نماید و در قعده نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آنحالت یقین داند که در حضور حق تعالی در مجلس انبیاء و اولیاء داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه ان تعبد الله کانك تراه ملحوظ دارد و اگر خطره آید بملاحظه لا صلوة الا بحضور القلب دفع سازد و در قراءت آواز تلفظ چنان باید که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان جهر نکند که آواز از حلق برآید الا در نماز جهریه

طریق دیگر نماز از شبه الیه معهود و در حالت نماز نور حقیقت صلوة را مثل ستارهٔ رخشان در حین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پیشانی

و در حالت سجده بر پرده بینی و در قعود برابر سینه مشاهده کند و مستغرق گردد پس چون باین طور مذکور درادار نماز مزاولت و مشق نماید بعونه تعالی نماز حقیقی رو دهد و حقایق و معارف گوناگون مکشوف گردد و مرتبهٔ الصلوة معراج المومنین همین ست که مقصود دنیا و ما فیها را گذاشتن و باحق پیوستن ست والله یرزق من یشاء خداوندا مارا و جمیع دوستان ما را و همه طالبان حق را ازین دولت مشرف گردان و درین هیران و برانگیزان بمنه و کرمه و بحرمت النبی و آله و صحبه اجمعین آمین آمین آمین ✤ **طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه وسلم** بعد نماز عشار با طهارت کامل و جامه نو و استعمال خوشبو باادب تمام رو بسوی مدینه منوره بنشیند و ملتجی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه وسلم شود و دل را از جمیع خطرات خالی کرده صورت آنحضرت صلعم بلباس بسیار سفید و عمامه سبز و چهره منور مثل بدر بر کرسی نور تصور کند والصلوة والسلام علیک یا رسول الله راست والصلوة والسلام علیک یا نبی الله چپ والصلوة والسلام علیک یا حبیب الله در دل خود ضرب کند این درود شریف را هر قدر که تواند بی عدد تکرار کند بعد از آن این هر سه درود را اللهم صل علی محمد کما امرتنا ان نصلی علیه اللهم صل علی محمد کما هو اهله اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضاه له هر قدر که تواند بعدد طاق بخواند و بوقت خفتن بست و یکبار سوره اذا جاء نصر الله خواند بتصور جمال مبارک درود گویان سر بسوی قطب رو بقبله و بر دست راست بخسپد والصلوة والسلام علیک یا رسول الله خوانده و بر کف راست دمیده و زیر سر نهاده بخسپد این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه بکند چند بار بعمل آرد ان شاء الله تعالی بمطلوب خواهد رسید **طریق صلوة کن فیکون برای مشکلکشائی سریع الاثر** هر کسی را که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام و اخلاص کامل دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص صد بار

و در دویم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یکبار بخواند و صد بار چنین گوید که ای آسان کننده دشوارہا
وای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود شریف بخواند و بحضور قلب از خدا تعالے
دعا کند چون شب سویم آید بعد ادا نماز و غیره مذکوره سر برہنه بوده دستین بر است برآورده
درگردن بانداز و وبگریه و زاری از جناب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالے ضرور دعا او مستجاب
شود واین عمل در خاندان چشتیه بسیار مجرب و سریع الاثر ست واین را صلوٰة کن فیکون برای
همین نامند که در مطلب برای جلد تاثیر کند **طریق نماز استخاره** بدانکه در هر امر استخاره
کند بعده آن کار را بعمل آرد و در استخاره مسنونه هیچ خواب و رویا ضرور نیست فقط اطمینان قلبی
کافی ست اگر فرصت نباشد صرف بر دعا اکتفا نماید طریقش آنست که دو رکعت نماز بنیت
استخاره ادا نماید در رکعت اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دویم سوره اخلاص بخواند
بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك
واسئلك من فضلك العظیم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
انت علام الغیوب ط اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی
ومعاشی وعاقبة امری او فی عاجل امری واجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارك لی فیه
وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او فی عاجل امری واجله
فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به
طریق دیگر استخاره مشایخ چشتیه فرموده اند که بعد نماز عشاء دوگانه بنیت استخاره بگذارد
در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص ۷ بار بخواند بعد سلام اول آخر درود شریف سه سه بار
یا سلام سلمنی ۳۶۰ صد و شصت بار بخواند بعده این چهار اسم را صد صد بار یعنی یا علیم
علمنی یا بشیر بشرنی یا خبیر اخبرنی یا مبین بین لی بعده روبسوی قبله و سر
بطرف قطب کرده و یا بجانب شمال کرده بر زمین بخسپد اگر معذور ست اختیار دارد تا با کسی سخن
نگوید درود گویان بخسپد واین عمل را در شب پنجشنبه و یا دوشنبه بجا آرد اگر در یک شب معلوم
نشود.

شود تا سبه یا هفت شب بکند انشاء الله هر چه مقصود باشد معلوم شود **دیگر طریق** سوره
فاتحه یکبار سوره ناس سه بار سوره فلق سه بار سوره اخلاص سه بار سوره کافرون سه بار
سوره اذا جاء نصر الله سبت پنج بار بعده هر قدر که تواند درود شریف بخواند چندانکه درودگویان
بخسپد بوقت خفتن بدست راست قف زده و دست بزیر کله نهاده بخسپد **کیفیت اعمال**
متفرقه صبح و شام بدانکه شاغل اشغال قلبیه را ضرورست که سوای فرائض و واجبات
و سنن بعضی از عبادات و طاعات و اوراد و وظائف لسانیه که ممد و مقوی و مفید صفائی قلب
باشند بعمل آرد چنانچه نماز تهجد که دوازده رکعت ست و نماز اشراق که شش رکعت ست
و دو نیز آمده ست و چهار رکعت صلوة الضحی و چهار رکعت صلوة الزوال و شش رکعت صلوة الاوابین
و بست رکعت هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت سنت قبل عشا و روز جمعه
صلوة التسبیح اگر فراغ باشد بخواند و سه روزه ایام بیض و روزه پنجشنبه و دوشنبه و شش روزه
شوال و نه روزه اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عرفه ضرور دارد و روزه عاشورا و هشت روزه
اول ماه رجب و اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدریکه در چهل روز ختم کند و در میان
سنت و فرض صبح چهل و یکبار سوره فاتحه مع تسمیه بخواند و بعد نماز صبح سوره یٰسین و ده بار
کلمه چهارم و صد بار سبحان الله وبحمده سبحان الله العلی العظیم وبحمده
استغفر الله بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه طیب صد بار و چهل و یکبار یا حی
یا قیوم لا اله الا انت اسئلك ان تحیی قلبی بنور معرفتك ابدا یا الله
و درود شریف اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد بعدد کل شیٔ
معلوم لك هر قدر که تواند بخواند بعد نماز ظهر سوره فتحنا و نیز اگر تواند منزل دلائل الخیرات نیز
بخواند و بعد نماز عصر سوره عم یتسائلون و صد بار آیه کریمه و بعد نماز مغرب سوره واقعه
بعد نماز عشا سوره ملک یا سجده و صد و یکبار یا حی یا قیوم برحمتك استغیث
اول آخر درود یازده یازده بار بحضور قلب و تصور معنی بخواند و نیز صبح و شام سید الاستغفار

یکبار و بعد نماز یکبار و اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام
حینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذالجلال
والاکرام و آیة الکرسی و آیة آمن الرسول تا آخر سوره یک یک بار و اعوذ بکلمات
الله التامات من شر ما خلق سه بار و آیات آخر سوره حشر یکبار و سه بار بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
بخواند و سه بار رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا صلی الله علیه
وسلم و یکبار حزب البحر اگر تواند بخواند بعد هر نماز آیة الکرسی یکبار و سی و سه بار
سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار چهارم کلمه یعنی
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر بخواند و در وقت شروع
طعام بسم الله الخ بعده اللهم بارک لنا فیه و بعد فراغ طعام الحمد لله الذی اطعمنا
وسقانا و اوانا و جعلنا من المسلمین بخواند و وقت خواب سوره فاتحه و آیة الکرسی
یک یکبار و معوذتین سه سه بار و آیات آخر سوره کهف بخواند و وقت بیدار شدن از خواب
کلمه چهارم بخواند و در حین دخول خلا اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث
و وقت بر آمدن از خلا غفرانک بخواند و در هر وقت نشست و برخاست بسم الله و
الله اکبر و اللهم انی اسئلک رضاک معمول دارد و نیز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر
مسبعات عشر هم بخواند و دیگر اوراد بسیار اند اگر زیاده مطلوب باشد از حدیث مثل
حصن حصین وغیره بگیرند باقی بهر حال باشغال قلبیه مشغول باشد و نیز بعضی بزرگان برای
جمعیت ظاهری و باطنی ختم خواجگان بعد نماز ظهر و یا بعد فراغ نماز چاشت میخوانند طریقش اینکه

طریق ختم خواجگان اول سوره فاتحه هفت بار بعده سوره الم نشرح هفتاد و نه بار
و درود شریف بقیه صد بار بعده ازان یکهزار بار سوره اخلاص بعد ازان باز هفت بار سوره فاتحه

و صد بار

وصد بار درود شریف وصد صد بار این اسمار یا قاضی الحاجات ویا کافی المہمات
ویا دافع البلیات ویا حلال المشکلات ویا رافع الدرجات ویا شافی الامراض
ویا مجیب الدعوات ویا ارحم الراحمین میخوانند طریق ختم خواجگان چشت برای مہمے
وضو کردہ رو بقبلہ بنشیند اول دہ بار درود شریف بعد ازان سہ صد وشصت بار این دعا
بخواند لا ملجا ولا منجا من اللہ الا الیہ بعدہ سہ صد وشصت بار سورہ الم نشرح پستر بار
دعار مذکور سہ صد وشصت بار بخوانند پس دہ بار درود شریف خواندہ ختم کند وحاجت از خدا تعالے
سوال کند طریق ختم خواجگان قادریہ برای حصول مہمات اول دو رکعت نفل میخوانند
بعد ازان یکصد ویازدہ بار سورہ الم نشرح میخوانند بعد ازان کلمہ تمجید یکصد ویازدہ بار وسورہ
یٰسین یکبار بعد ازان اگر ختم کلان خوانند سورہ الم نشرح ہزار ویازدہ بار بخوانند واگر ختم
خورد خوانند یکصد وچہل ویکبار بخوانند بعد ازان در ہر تقدیر درود شریف یکصد ویازدہ بار
بخوانند واز خدا تعالے مطلب بخواہند ✤ فصل در بیان مانع راہ سلوک و
طریق دفع آن بدانکہ طالب حق را حدیث نفس وخطرات بی معنی وتفکرات لایعنے
وتشویشات خاطر مانع از راہ سلوک ست واین مرض سخت ست بزرگان علاج آنہا فرمودہ اند
پس اگر طالب حق را در اشغال ونسبت قلبیہ بلحوق وساوس فاسدہ فتوری واقع شود
غسل کند وجامہ نو بپوشد واستعمال خوشبو کند ودر خلوت کہ از شور وشغب خالی باشد
در آید وبنشیند ومعوذتین واخلاص وفاتحہ سہ سہ بار بخواند وسہ بار استغفر اللہ من جمیع
ما کرہ اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم تکرار نماید وسہ بار اعوذ خواندہ
طرف کتف چپ تف زند بعدہ برخاستہ دوگانہ ادا نماید ودر انجا اللہم طہر قلبی عن
غیرک ونور قلبی بنور معرفتک ابدا یا اللہ یا اللہ ہر قدر کہ تواند تکرار نماید
بعدہ بطرف چپ یا نور وبراست یا نور ودر قلب یا نور ضرب کند چند کرت تکرار کند
واگر باز خلجان خاطر شود فی الحال وضو کردہ باز بہمین ذکر مشغول شود واگر باز مشوش شود

همین کند انشاء الله تعالی در دو سه مرتبه تسکین بقلب خود خواهد یافت پس بذکر نفی و اثبات بملاحظه لا فاعل الا الله و لا موجود الا الله مشغول گردد و رعایت مد و شد الحان خوش نگاه دارد **طریق دیگر** آنکه بطریق معهوده اسمی ازین چهار یعنی یا الله یا فعال یا فتاح یا باسط گرفته بذکر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفع نشوند و خاطر پریشان ماند چند بار نفی و اثبات بملاحظه مذکور مع شرایط در ورزش نماید و تصور کند و یقین داند که این وساوس خیر باشد یا شر که از موجودات و هستی هستند قایم بحق اند بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز از بعضی ظهورات حق است و بگوید هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل شی علیم پس بلا شک باین تصور شوق و اشتیاق غلبه کند و همه خطرات محو سازد

بیان دریافت کیفیت تفرقه ها و علاج آنها بدانکه باعث تفرقه و تشویش خاطر بچند وجه فرموده اند گاهی از فساد غلبه شوق و عشق هم میباشد صورتش آنکه عاشقان طالب وصال حق اند و آن حاصل نمی شود مگر بفنا طالب در ذات مطلوب و فنا موقوف است بمستی و انشراح خاطر بذات او تعالی چون بعضی طالبین بغلبه شوق و اشتیاق ریاضت شاقه بر خود می نهند و نفس را یکلخت از تلذذات و مالوفات باز میدارند و جوع و عطش مفرط و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن انشراح و انبساط و شوق که میداشتند بسبب فتور حواس مبدل بغم و پریشانی میگردد علاجش مطلق العنان کردن نفس را در خواهشات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و انشراح و مستی عود کند و یا باعث تفرقه جبن و نامردی است که نفس در ترک مالوفات جسارت نمیکند و تفرقه و تشویش رو میدهد علاجش پند است که همت مومن و طالب حق ریاضت و طاعت است و همت منافق و دشمن حق طعام و شراب و مالوفات و تلذذات است و طالبان حق جان و مال فدای دین حق میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میسازند نعوذ بالله منها و یا باعث تفرقه فکر نسیت که شیطان بدلش انداخته میگرداند او را بسوی ناامیدی و وصول بالحق

در بعضی امور مرشد علاجش جمع کردن همت و خواندن لا تقنطوا من رحمة الله و یاد آوردن
قصه حضرت موسی با حضرت خضر علیهما السلام یا باعث تفرقه بقیه رگ نفسانی است که ظلمت آن
در طالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس میخیزد علاجش کسر نفس است
باختیار مذلت که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلق
و اضطراب عزیمت که هر چند خواهد که بتصفیه قلب و تجلیه روح مشغول شود نفس از فرمان بردار
نمی شود پس موجب آن باختلال مزاج است که اخلاط سوداویه بر دل هجوم کرده است علاجش
تنقیه و تعدیل مزاج است بفصد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث
و جنابات باشد علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه است یا باعث تفرقه ارتکاب معاصی
از ظلم وغیره بر مساکین و تلف حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه
غذای حرام و مشتبه باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه سحر و دیوانگی
که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بذکر یا الله یا الله هر قدر که
تواند یا باعث تفرقه سوء ادب بنسبت مشایخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است
و نیز برای دفع هر تفرقه و تشویش نفی و اثبات است با تطهیر بدن و جامه بملاحظه
نفی آن جهات **در بیان طریق اربعین یعنی چله** بدانکه اهل طریقت برای
حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیره این عمل در کتب سلوک موجود اند
و این مختصر متحمل آن نیست طریقش آنکه اول نیت خالص نماید یعنی محض رضای حق تعالی
بمتابعت سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تجرد از ماسوی الله و فراغ خاطر بنا بر عبادت
و ذکر الله تعالی قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولاست که از فضل جمعه و جماعت
محروم نماند پس غسل کند و جامه نو پوشد و خوشبو استعمال نماید پس بستم تاریخ ماه شعبان
قبل از نماز عصر که وقت ادای نفل است اعوذ و بسم الله و معوذتین و کلمه تمجید خوانده
و استعانت و استمداد از روح مشایخ طریقت بواسطه مرشد خود کرده داخل خلوت شود

و در حین دخول بسم الله والحمد لله والصلوٰة علی رسول الله بخواند و قدم راست بنهد بعده اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و دوگانه نفل به نیت انقطاع از ماسوا الله و رجوع الی الله بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نفل نخواند و متوجه بسوی قبله بنشیند و فاتحه بارواح هادی عالم صلی الله علیه وسلم و مشائخ طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان در باب حصول استقامت استمداد نماید بعده بذکر و شغل و مراقبه هرچه وی را از مرشد خود رسیده باشد مشغول شود و شرائط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و قلت صحبت مع الانام و مواظبت بر طهارات و عبادات و تلاوت قرآن و درود شریف و ذکر دایم از ارکان و شرائط طریق خلوت ست نگاه دارد در هیچ امر ازین امور تغافل نورزد تا فائده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان شبهای طاق یعنی بست یکم و بست سویم و بست پنجم و بست هفتم و بست نهم را زنده دارد تا از برکات لیلة القدر بهره یابد و در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکرگویان در خواب رود چون ثلث آخر رسد بر خاسته جلد استنجه و وضو نموده تهجد ادا نماید و بذکر و شغل و مراقبه مشغول شود تا صبح چون هلال شوال نمودار شود بعد نماز مغرب دوگانه شکرانه ادا گذارده از خلوت بیرون آید **شرائط خلوت** بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شرائط خلوت بیان فرموده اند یکی دوام وضو هرگاه که بشکند بازهمان وقت وضو نماید که این معنی موجب انشراح و نورانیت قلب است دویم دوام صیام و افطار قبل از مغرب و اکل طعام بعد عشاء اگر خاطر مشوش نشود و الا مابین مغرب و عشا بخورد سویم تقلیل طعام لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند نه چندانکه از غایت ضعف انشراح و نشاط از دست برود و لذت در عبادت نماند غرض تقلیل غذا مورث رقت قلب و صفائی دل ست و مقوی قوت ملکیه است و مجلب انوار الٰهیه است کما ورد الجوع طعام الله چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی بس اکل تا

باید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا بضرورت شرعیه که پیش آید یا حاجتی پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بجز خادم خود کسی را در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی شمر حکمت است وتکلم بکلمات غیر ضروریه نورانیتی که بسبب ذکر حاصل بشود بر باد میدهد پنجم دوام ذکر و مراقبه است وملاحظه انا جلیس من ذکرنی بوجهیکه هرگز غفلت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات ودفع حدیث نفس است پس جهد بلیغ کند که خطره غیر الله نیک باشد یا بد در دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب را مکدر سازد و فائده خلوت برباد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود باستمداد و اعتقاد آنکه این همان مظهر حق است که او تعالی برای افاضه فیض خود بر من مقرر فرموده واز همین راه وصول بآنجناب قدس متعین شده پس همیشه بوصف محبت وتسلیم بجانب او متوجه باشد تا دروازه فیض بر او مفتوح گردد وهیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سد راه حق گردد نعوذ بالله من الحور بعد الکور **کلمات پند و وصیت** طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه بتصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید واتباع کتاب وسنت واثار صالحه باید بعد ازان تزکیه وتخلیه نفس از رزایل شاید چنانچه بزرگی میفرماید **رباعی** خواهی که شود دل تو چون آئینه ٭ ده چیز برون کن از درون سینه ٭ حرص و امل و غضب دروغ و غیبت ٭ بخل و حسد و ریا و کبر و کینه ٭ و باز تحلیه اشارة بتحصیل اوصاف حمیده است که منازل سلوک اند بنماید چنانچه رباعی ثانی ارشاد بآنست **رباعی** خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم ٭ نه چیز بنفس خویش فرما تعلیم ٭ صبر و شکر و قناعت و علم و یقین ٭ تفویض و توکل و رضا و تسلیم ٭ **فائده** و نیز سالک را باید که بر اوامر شریعت استحکام دارد و از ممنوعات و از منهیات و مشتبهات احتراز نماید و اگر گناهی بظهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر نگذارد و نماز پنجگانه را باجماعت در مسجد ادا نماید و ... به پرهیزد و تقوی و پرهیزگاری اشعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاه دارد

خود را بعد اداء فرائض و واجبات و سنن در شغل باطن گذارد و بر زیادتی نوافل و اوراد نیز دارد
بلکه مشغولی باطن را فرض دایمی داند و گاهی غافل نشود و چون ذوق و لذت بدان یابد
شکر الهی بجا آرد و اندک را بسیار شمارد و هر عمل را برای رضاء خدا تعالی کند و از کشف و
کرامات لذت نگیرد بلکه بیزار باشد و در حالت بسط شاکر باشد و حدود شرعیه در آن حال
نگاهدارد و چون قبض شود و دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و در جمیع عبادات خود را
متهم داشته در اداء آن خود را مقصر داند و احوال باطن را با جاهل ظاهر نکند و سخن تصوف
برملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلون
طبع دور باشد و از دنیا و ما فیها من کل الوجوه بدل تارک باشد و الا اذکار و اشغال هزار سال
بکار نیاید دل آئینه است از تابش غیر الله نگاهدارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است
پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد و از غفلت برباد ندهد که فائت را قضا نشود و در راه قدم
مردانه نهد و غم و شادی این و آن را یکسو نهد که این حجاب است و از صحبت ناجنس و
خلاف شرع و منکر فقرا و مبتدعه بگریزد و از درویش جاهل خلاف شرع که بر وفق سنت
رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگرچه از و کرامات و خرق عادات بظهور آید
و با آسمان پرد و از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و بهر نیک و بد بکشاده پیشانی
پیش آید و با مردمان بعجز و انکسار معامله کند و نیستی و پستی را شعار خود سازد و اعتراض
بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع در کار خود
سرگرم باشد و تشویش را بدل راه ندهد همه امور که پیش آیند از حق داند و مدام پاسبان دل باشد تا خطرهٔ غیر نیاید
و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت خالص کند بعد از آن
بعمل آرد و در خورد و نوش از اعتدال نرود نه چندان زیاده که کسل آرد و نه آنقدر کم که سبب
ضعف از عبادت باز ماند علی [illegible] در هر امر از افراط و تفریط بپرهیزد و اگر نفس را
لقمهٔ چرب گاهی از دکانی هم گ[illegible] بهتر است که قوت از کسب سازد و اگر توکل کند هم زیباست

ولایق

ولایق باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل را از تعلق غیر الله پاک دارد و از هیچکس امید
و ترس بجز حق تعالی ندارد و بما سوا انس نگیرد و در طلب حق بی آرام و بی راحت و مضطرب باشد
و هر جا که باشد با خدا باشد و بر بیش و کم نعمت الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت
معیشت دل تنگ نشود بلکه فخر و عزت خود در آن داند و شکر بجا آرد که این منصب انبیا
و اولیا ست که مرا عنایت فرموده اند و با متعلقان خود برفق و تلطف و مهربانی معامله کند
و بر نافرمانی شان درگذرد و عذر آنها به پذیرد و از غیبت مردمان اجتناب نماید و عیب
مردم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و همه مسلمانان را از خود فضل داند و با کس بحث و
جدال نکند اگرچه حق بجانب او باشد و مهمان نوازی و مسافر پروری را پیشه خود سازد
و بصحبت غربا و مساکین راغب باشد و در خدمت علما و صلحا عزت و حرمت خود داند
و آنچه میسر آید بمصرفش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق دل با هیچ چیز ندارد و وجود
و عدم را برابر داند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و لباس میسر آید قانع بر آن
باشد و ایثار پیشه خود سازد و گرسنگی و تشنگی را که طعام الله است محبوب دارد و کم خندد و بسیار
گرید و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد و موت را که بیخ کن ماسوا الله است
هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است پناه جوید و بهشت را که مقام وصال
است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد محاسبه روز بعد مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند
و محاسبه آنرا گویند که حساب کند که در شب و روز از من چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر نیکی
شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال و اکل حلال را شعار خود سازد و در مجلس
هزل و لهو وغیره غیر مشروع حاضر نشود و از رسوم جهل بپرهیزد و دوستی و دشمنی و خشم و
خوشنودی برای خدا بود و کوتاه دست و کوتاه طمع باشد شرمگین و کم گو و کم رنج و صلح جو
و بسیار طاعت و نیکوکار و نیکو رفتار و باوقار و بردبار باشد و بس این است نشان نیکو
خوئی را اوصاف پسندیده و نیز هر که این حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبرد بلفظ

و نیز از زیارت مزارات اولیاء و مشایخ مشرف بوده باشد و بوقت فراغ خاطر بر مزار آنها
نشسته بجانب روحانیت اوشان توجه نماید و حقیقت آن از الصورت مرشد خود تصور نموده
فیضیاب شود و برکت گیرد و گاه گاه بر مزارات عوام اهل اسلام رفته موت خود را یاد کند و از فاتحه
اوشان را ثواب رساند و ادب و حکم مرشد خود را بجای ادب و حکم خدا تعالی و رسول الله
صلی الله علیه وسلم داند که نائب اوشان ست و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت و ارادت
دارد مولوی **رشید احمد** صاحب سلمه را و مولوی **محمد قاسم** سلمه را که جامع جمیع
کمالات علوم ظاهری و باطنی اند بجای من فقیر راقم اوراق بلکه بمدارج فوق از من شمارند
اگرچه بظاهر معامله برعکس شد که اوشان بجای من و من بمقام اوشان شدم و صحبت
اوشان را غنیمت دانند که اینچنین کسان درین زمان نایاب اند و از خدمت بابرکت ایشان
فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظر شان تحصیل نمایند
ان شاء الله تعالی بی بهره نخواهند ماند الله تعالی در عمر شان برکت دهاد و از تمامی نعمای
عرفانی و کمالات قربیت خود مشرف گرداناد و بمراتب عالیات رساناد و از نور هدایت
شان عالم را منور گرداناد و تا قیامت فیض اوشان جاری داراد بحرمة النبی و آله الامجاد
اللهم اغفر لنا ولوالدینا ولاوستادنا ولمشائخنا ولاحبائنا ولجمیع المومنین
والمومنات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین آمین آمین آمین
یا رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین

برحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر کیفیت سلاسل مشایخ طریقت رضوان الله علیهم

بیان سلسله طیبه حضرات [illegible] صابریه قادریه و [illegible]سیه باید دانست که
فقیر حقیر ننگ خاندان [illegible] روسیاه امداد الله عفی الله عنه را

نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقه از حضور ہدایت گنجور قطب دوران پیشوای عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و ہادینا میانجیو **شاہ نور محمد** جھنجھانوی چشتی ست قدس اللہ سرہ و ایشانرا از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی ایشانرا از شاہ عبد الباری امروہی و ایشانرا از شاہ عبد الہادی امروہی و ایشانرا از شاہ عضد الدین ایشانرا از شاہ محمد مکی و ایشانرا از شاہ محمدی و ایشانرا از شیخ محب اللہ الہ آبادی و ایشانرا از شیخ ابو سعید گنگوہی و ایشانرا از شیخ نظام الدین بلخی و ایشانرا از شیخ جلال الدین تھانیسری و ایشانرا از قطب العالم عبد القدوس گنگوہی و ایشانرا از شیخ محمد عارف ردولوی و ایشانرا از شیخ احمد عارف ردولوی و ایشانرا از شیخ عبد الحق ردولوی و ایشانرا از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی و ایشانرا از شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشانرا از مخدوم علاء الدین علی احمد صابر و ایشانرا از شیخ فرید الدین شکرگنج مسعود اجودھنی و ایشانرا از خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و ایشانرا از خواجہ معین الدین حسن سجزی و ایشانرا از خواجہ عثمان ہارونی و ایشانرا از خواجہ حاجی شریف زندنی و ایشانرا از خواجہ مودود چشتی و ایشانرا از خواجہ ابو یوسف چشتی و ایشانرا از خواجہ ابو محمد محترم چشتی و ایشانرا از خواجہ ابی احمد ابدال چشتی و ایشانرا از خواجہ ابو اسحاق شامی و ایشانرا از خواجہ ممشاد علو دینوری و ایشانرا از خواجہ امین الدین ابو ہبیرہ بصری و ایشانرا از خواجہ حذیفہ مرعشی و ایشانرا از خواجہ سلطان ابراہیم ادہم بلخی و ایشانرا از خواجہ جمال الدین فضیل بن عیاض و ایشانرا از خواجہ عبد الواحد بن زید و ایشانرا از امام العارفین خواجہ حسن بصری و ایشانرا از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ و ایشانرا از سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین ◆

سلسلہ چشتیہ نظامیہ قدوسیہ ◆

و نیز حضرت عبد القدوس [illegible] اجازت طریقہ نظامیہ از مرشد خود شیخ درویش بن محمد قاسم اودھی و ایشانرا [illegible] بدھن بہرائچی از سید اجمل بہرائچی از سید

[illegible] مقدمہ از گفتہ دیگران مقدم است زیرا کہ او شان را تا و شان ارتباط سلسلہ و اتحاد وطن حاصل است لہذا عضد الدین

جلال الدین بخاری از مخدوم جهانیان جهان گشت از خواجه نصیر الدین روشن چراغ دهلی
از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بداونی از خواجه فرید الدین
شکر گنج مذکور تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم **سلسله علیه قادریه قدوسیه**
ونیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوهی را اجازت وخرقه طریقه قادریه از پیر خود
درویش محمد بن قاسم اودهی از سید بدهن بهرائچی از سید اجمل بهرائچی از مخدوم
جهانیان جهان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ
عبید بن ابو القاسم از شیخ ابو المکارم فاضل از شیخ قطب الدین ابو الغیث از شیخ
شمس الدین علی افلح از شیخ شمس الدین حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی از شیخ ابو سعید مخزومی از شیخ ابو الحسن قرشی علی الهنکاری از شیخ ابو الفرج
طرطوسی از عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی از شیخ ابو بکر شبلی از شیخ جنید بغدادی
از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ حبیب عجمی از امام حسن بصری
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم **ایضاً**
ونیز فقیر را درین طریقه قادریه اجازت از مرشدم حضرت مولانا میانجیو نور محمد جهنجهانوی
از حاجی عبد الرحیم شهید لایتی از سید رحم علی شاه از سید عبد الرزاق از سید
عبد الحی از سید محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاه محمد از سید قمیص الاعظم
از سید الیاس مغربی از سید عبد الحق مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی
از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوهاب از سید موسی از سید یحیی زاهد از سید
زین الدین از سید عبد الرزاق از غوث الثقلین عبد القادر جیلانی تا سرور عالم
صلی الله علیه وسلم * **سلسله علیه نقشبندیه قدوسیه** ونیز حضرت
میران اجمل بهرائچی [illegible] شاه عبد الحق [illegible] از خواجه عبید الله احرار از خواجه
مولانا یعقوب چرخی از خواجه علاء الدین عطار از خواجه بهاء الدین نقشبند

از خواجه

پیر کلال از خواجه محمد بابا سماسی از خواجه عزیزان علی رامیتنی ✤
از خواجه محمود انجیر فغنوی از خواجه محمد عارف ریوگری از خواجه عبد الخالق غجدوانی
از خواجه یوسف همدانی از خواجه ابو علی فارمدی از خواجه امام ابو القاسم قشیری
از خواجه ابو علی دقاق از خواجه ابو القاسم نصیرآبادی از خواجه ابوبکر شبلی از سید الطائفه
جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از شیخ داؤد طائی از خواجه
حبیب عجمی از امام الاولیا حسن بصری از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور
عالم صلی الله علیه وسلم ✤ **ایضاً** ✤ و نیز درین سلسله فقیر را اجازت و خرقه
از مرشد خود مولانا میانجیو نور محمد شاه و ایشان را از حضرت سید احمد شهید از شاه عبد العزیز
از شاه ولی الله از شاه عبد الرحیم از شاه سید عبد الله از سید آدم بنوری از امام
ربانی شیخ احمد مجدد الف ثانی از خواجه باقی بالله از خواجه امکنگی از مولانا درویش
از مولانا زاهد از خواجه عبید الله احرار تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم **ایضاً**
و نیز فقیر را بیعت و اجازت این طریقه از مرشد سابق خود حضرت مولانا و هادینا سر حلقه
مجاهدین مولانا نصیر الدین دهلوی و ایشان را از شاه محمد آفاق دهلوی از خواجه
ضیاء الله از خواجه محمد زبیر از خواجه حجة الله محمد نقشبند ثانی از خواجه محمد معصوم ✤
از حضرت مجدد تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم ✤ **سلسله سهروردیه**
قدوسیه ✤ و نیز قطب العالم عبد القدوس گنگوهی را از مرشد مرشد خود سید احمد
بهرائچی و ایشان را از سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود
صدر الدین از والد خود شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از امام الطریقه شیخ شهاب الدین
سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی از شیخ وجیه الدین عبد القاهر
سهروردی از شیخ ابو محمد عبد الله از شیخ احمد دینوری از شیخ ممشاد علو دینوری
از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله کبرویه قدوسیه و نیز شیخ جلال الدین بخاری را اجازت طریقه کبریه

از شیخ حمید الدین سمرقندی از شمس الدین بن ابو محمد بن محمود بن ابراهیم بن ادهم از شیخ ... بابا خالدی از شیخ احمد باباکمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابو النجیب سهروردی از شیخ احمد غزالی از ابو بکر نساج از ابو القاسم گرگانی از خواجه ابو عثمان مغربی از ابو علی کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفه جنید بغدادی

تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مناجات

خداوندا باین پیران عظام — بوقت مرگ کن بالخیر انجام
بحق آل و ازواج و باصحاب — بجمله اولیا ابدال و اقطاب
بغوث و فرد و ابرار و باوتاد — بعشاق و عباد و زهاد
ز دست نفس کافر کیش خونخوار — اله العالمین ما را نگهدار

بخود مشغول دار اندر حیاتم
اگر میرم بده یارب نجاتم

نظم خاتمه از بنده حقیر محمد حسین متخلص فقیر

جان جانم دو عالم هست او — اوست در گلهای عالم رنگ و بو
شد تجلت گاه دل او نور دل — شد تجلی گاه او هر طور دل

رحمتش در صورت خیر البشر — آمده ما را بدیه سر بسر
شد قبول جان ما او تا ابد — گر قبول ما قبول او بود

گر قبول حق تو خواهی ای جوان — بشنو از من نکته های عز جان
دست خود در کار دل با یار شو — دائما با درد و غم ها یار شو

گر بگوئی چون بود اینها حصول — گو میت با اهل دل ای نیک دل
گر بسیت اهل درد دل — در طلب هرگز نباشی مضمحل

... عزلت برای خویش گیر — پس تصانیف محمد بیش گیر
گر نباشی منطبع فهم آن — این ضیاء قلب کن ورد زبان

... محنت ها ازان پیدا شود — پس محبت ها ازان پیدا شود
بشنو از من نکته نسبت — ... حاجی امداد الله ...

شد بحمد این ضیاء قلب ما — صبح گردید ای فیض ورا
... — ... — ...

رنز ... میدان کاک ... — خوشنود ... — ناظم ... — ...

تمت بالخیر

... میان ...